

پیکار جوانان

نشریه عمومی



جوانان افغانستان

جنبش انقلابی

جنبش انقلابی جوانان افغانستان

سنبله ۱۳۸۹ (سپتامبر ۲۰۱۰)

شماره چهاردهم

دور دوم

عناوین مندرج این شماره :

**دومین دور،
انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی
را قاطعانه تحریم کنیم**

هموطنان غیور، جوانان دلیر و رزمنده!

باردیگر کمپاین های اغواگرانه کاندیداهای انتخابات پارلمانی رژیم مزدور آغاز گردید ه است. پروسه انتخابات نامنهاد و فرمایشی که بعد از اشغال کشور توسط امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر به سردمداری امپریالیسم امریکا، روی دست گرفته شده بود، اکنون به دومین دور انتخاباتی اش رسیده است.

گذشت پنج سال، کارکرد پارلمان پوشالی بر همه واضح و روشن ساخت که انتخابات فرمایشی رژیم پوشالی، به جز عوام فریبی، به انقیاد کشیدن خلق کشور، خیانت ملی و توجیه گری های مضحک اشغال کشور هیچ دست آوردی دیگر نداشته است.

انواع و اشکال شعبده بازی های امپریالیستها و خائنین ملی چون: انتخابات ریاست جمهوری؟! انتخابات پارلمانی؟! جرگه های ارتجاعی گوناگون قطعاً به منظور بقاء و تحکیم حالت مستعمراتی، تحت اشغال بودن کشور و مشروعیت بخشیدن به رژیم پوشالی صورت می گیرد..... صفحه ۲

- ۱- دومین دور، انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی
را قاطعانه تحریم کنیم
صفحه ۲
- ۲- گزارش و تحلیل مراسم تجلیلیه
۲۸ اسد ۱۳۸۹
صفحه ۳
- ۳- هدف ما از آزادی و استقلال چیست؟
صفحه ۵
- ۴- گزارشی از دشت برچی کابل
صفحه ۶
- ۵- " جرگه ملی مشورتی صلح " ترند تازه ای
برای
صفحه ۸
- ۶- برگذاری جرگه های فریبنده، مشکل آفرینی
در
صفحه ۱۰
- ۷- علیه انتخابات ضد ملی پارلمانی رژیم سکوت نخواهیم
کرد!
صفحه ۱۱
- ۸- سوم جوزا را به بسیج تشکلاتی معلمین
ارتقاء دهیم!
صفحه ۱۲
- ۹- " روز جهانی معلم " و پیوند آن
در سطح ملی
صفحه ۱۳
- ۱۰- چرا سوم جوزا، روز معلم است؟
صفحه ۱۵
- ۱۱- تظاهرات محصلین دانشگاه های کابل
در حمایت از
صفحه ۱۶

دومین دور، انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی را

قاطعانه تحریم کنیم

آمیز را نخواهند خورد و با آگاهی از ماهیت عوام فریبانه آن، در آن شرکت نخواهند کرد.

شرکت اندک از توده ها و جوانان در انتخابات ریاست جمهوری سال قبل، مبین رشد شعور و دانش سیاسی مردم و جوانان می باشد. بنابر این زمان آن رسیده است که مردم ما همه توهمات را بدور انداخته و با یک پارچگی کامل انتخابات فرمایشی رژیم مزدور و باداران خارجی شان را تحریم و برای یک مقاوت ملی، مردمی و انقلابی بمنظور دفع تجاوز، اخراج قوت های اشغالگر امپریالیستی و سرنگونی رژیم مزدورآماده شوند. فقط و فقط بر مبنای یک چنین حرکت اصولی ورزمنده است که بتوان آینده شکوفا و درخشان را انتظار داشت. بی تفاوتی و بی اعتنائی نسبت به آینده ی کشور جز تداوم سلطه استعمار و ارتجاع، فلاکت و بدبختی چیز دیگری را نباید انتظار داشت.

در چنین شرایط حساس است که "جنبش انقلابی جوانان افغانستان" بمنظور تحریم هر چه قاطع تر انتخابات پارلمانی رژیم مزدور از تمامی نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات، بطور اخص جوانان، جدا طلب مینماید که در این راستا مسئولیت و وجیبه ای میهنی خویش را ادا و در جهت ناکام ساختن این توطئه امپریالیستی - ارتجاعی از هیچگونه تلاش دریغ نورزند.

**به پیش در راه برپایی و پیشبرد مقاومت ملی،
مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و
خائنین ملی دست نشانده شان**

به پیش در راه تحریم قاطعانه دومین دور انتخابات

پارلمانی رژیم پوشالی

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان"

۱۵ سرطان ۱۳۸۹ (۶ جولای ۲۰۱۰)

هموطنان غیور، جوانان دلیر ورزمنده!

باردیگر کمپاین های اغواگرانه کاندیداهای انتخابات پارلمانی رژیم مزدور آغاز گردید ه است. پروسه انتخابات نام نهاد و فرمایشی که بعد از اشغال کشور توسط امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر به سردمداری امپریالیسم امریکا، روی دست گرفته شده بود، اکنون به دومین دور انتخاباتی اش رسیده است.

گذشت پنج سال، کارکرد پارلمان پوشالی بر همه واضح و روشن ساخت که انتخابات فرمایشی رژیم پوشالی، به جز عوام فریبی، به انقیاد کشیدن خلق کشور، خیانت ملی و توجیه گری های مضحک اشغال کشور هیچ دست آوردی دیگر نداشته است.

انواع و اشکال شعبده بازی های امپریالیستها و خائنین ملی چون: انتخابات ریاست جمهوری؟! انتخابات پارلمانی؟! جرگه های ارتجاعی گوناگون قطعا به منظور بقاء و تحکیم حالت مستعمراتی، تحت اشغال بودن کشور و مشروعیت بخشیدن به رژیم پوشالی صورت می گیرد.

این انتخابات امپریالیستی - ارتجاعی نیروی رزمندگی و روحیه سلحشوری توده ها و به خصوص جوانان را به تحلیل می برند و سبب اغفال آنان می گردند.

به بیان کلی تر، انتخابات در یک کشور مستعمره - نیمه فیودالی با حمایت همه جانبه مالی و نظامی امپریالیستهای اشغالگر نمیتواند هدفی بجز حفاظت از حکومت مزدور و دست نشانده و مشروعیت بخشیدن به موجودیت قوای اشغالگر خارجی در کشور، داشته باشد.

بعلاوه امپریالیستها و خائنین ملی بدین و سیله تلاش دارند توده ها و جوانان را اغفال، نیروی رزمندگی و روحیه ای سلحشوری آنان را به تحلیل ببرد.

به طور یقین میتوان گفت که توده های کشور و به خصوص جوانان، دیگر فریب و نیرنگ اینگونه نمایشات مضحکه

گزارش و تحلیل

مراسم تجلیلیه ۲۸ اسد ۱۳۸۹

عقیده و بیان ورهائی از بنیاد گرائی را تحت شعار " جدائی دین از دولت " مطرح ساختند.

محفل بخاطر تجلیل سالگرد استرداد استقلال افغانستان از استعمار انگلیس دایر شده بود، اما مرکز ثقل مقالات، سخنرانی ها و سراسر پروگرام محفل بر حول اشغال افغانستان توسط امپریالیستها و شرکای بین المللی اش می چرخید. زنان به نقد تاریخ مردسالار افغانستان پرداختند و به این نکته اشاره نمودند که تاریخ مردسالار افغانستان نقش زنان را در مبارزه علیه استعمارگران انگلیسی نادیده گرفته است.

این محفل بعد از دو ساعت، با شور زاید الوصفی و تشویق اشتراک کنندگان به کار خود پایان داد. حرکت " کمیته برگزاری ۲۸ اسد " یک حرکت اصولی و سازنده ای است که بیشتر ازین باید تقویت گردد، اما آنچه را که باید مورد ارزیابی قرار داد، صدور قطعنامه ای است که توسط " کمیته برگزاری ۲۸ اسد " به رشته تحریر درآمده و سند آن نیز بصورت گسترده تکثیر گردیده است. در قسمت اخیر قطعنامه " کمیته برگزاری ۲۸ اسد " ده ماده به شرح ذیل قید گردیده است:

" ما نظرات و خواست های مان را به صورت ماده وار چنین بیان می داریم:

۱. آزادی مملکت و میهن ما بدون کسب استقلال واقعی آن ناممکن است.

۲. استقلال واقعی کشور فقط در اثر اخراج بدون قید و شرط نیروهای خارجی ممکن می گردد.

۳. مبارزه علیه تروریزم، آزادی زنان، همه بهانه و روپوش برای تجاوز به کشور است، به این اساس دست متجاوزین و مداخله گران تحت هر نام و بهانه ای از افغانستان باید کوتاه گردد.

۴. رژیم می که تحت حمایت نیروهای خارجی و اشغالگر به وجود آمده باشد، هیچ گونه مشروعیت ندارد بلکه فقط یک رژیم مزدور و مدافع نیروهای خارجی میتواند باشد.

۵. پارلمان رژیم نیز مانند سایر دستگاه های رژیم یک پارلمان پوشالی است و اعضای آن نیز نمیتوانند، نمایندگان مردم افغانستان بوده و از آنها نمایندگی کنند.

۶. رفتن به پای صندوق های رای و شرکت در انتخابات فرمایشی جزء مشروعیت بخشیدن به رژیم وابسته و فاسد چیز دیگری نیست.

۷. طرح تجزیه افغانستان کار دشمنان این مملکت است و ما این طرح امپریالیستی و ارتجاعی اشغالگران و نوکرانشان را محکوم

امسال نود و یکمین سالروز استرداد استقلال افغانستان از استعمار انگلیس، توسط دختران، زنان و مردان جوانی تحت نام " کمیته برگزاری ۲۸ اسد " در شهر هرات تجلیل گردید.

محفل که ساعت ده صبح روز پنجشنبه ۲۸ اسد آغاز گردید، با نواختن موسیقی گروه ترانه و به خوانش گرفتن متن افتتاحیه توسط یک تن از دختران جوان مربوط به " کمیته برگزاری ۲۸ اسد " به کار خود آغاز نمود. این محفل که مدت دو ساعت را در برگرفت شامل مقاله خوانی ها، دکلمه ها، سخنرانی ها و اجراء ۳ پارچه سرود میهنی، بود و در ختم محفل نیز قطعنامه ای توسط یک تن از جوانان این کمیته به خوانش گرفته شد.

نکته قابل توجه درین محفل این بود که شرکت کنندگان، دارای روحیه و احساسات استقلال طلبانه و ملی بودند. درین محفل که بیش از دو صد نفر شرکت کرده بودند، " کمیته برگزاری ۲۸ اسد " با اجراء برنامه هایش پرده از روی جنایات نیروهای اشغالگر امپریالیستی برداشت و بیان نمود که نیروهای اشغالگر امپریالیستی به سرمدمداری امپریالیزم امریکا که تحت نام های دروغین " مبارزه علیه تروریزم "، " آزادی زنان " افغانستان را مورد تاخت و تاز وحشیانه شان قرارداده اند، درحقیقت کشور را به مستعمره تمام عیار خویش بدل نموده و آزادی مردمان این خطه را سلب ساخته اند.

گردانندگان این محفل همچنان سیاست و عملکرد ارتجاعی طالبان را به ضرر روحیه مقاومت دانستند و آنرا توجیهی برای دوام اشغال کشور پنداشتند. آنها با ارائه دلایل متعدد، عملکرد ۹ ساله دولت را مردود شمرده، هر نوع انتخابات مربوط به رژیم را تحریم نموده و با شعارهای " به پیش در راه کسب استقلال واقعی افغانستان " و " مرگ بر اشغالگران " محفل را ختم نموده و در ختم محفل قطعنامه ای صادر نمودند، استقلال حقیقی کشور را فقط با خروج بدون قید و شرط نیروهای اشغالگر امپریالیستی از کشور قلمداد کردند، رژیم فعلی را یک رژیم دست نشانده خواندند، پارلمان کشور را پوشالی و انتخابات جاری و هر نوع انتخابات دیگر را نمایشات مضحکه امپریالیستها برای مشروعیت بخشیدن به رژیم دست نشانده اعلام نمودند. آنها همچنان در متن قطعنامه شان از طرح تجزیه افغانستان سخن گفتند و آنرا کار دشمنان کشور دانسته و طرح آنرا یک طرح امپریالیستی یادآور شدند، تساوی حقوق زن و مرد و لغو ازدواج های اجباری، برقراری تساوی ملیت های مختلف کشور و لغو هرگونه امتیاز و برتری طلبی ملی را طلب نمودند و آزادی

می کنیم.

۸. ما خواهان تساوی کامل حقوق میان مردان و زنان در تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کشور بوده و خواهان لغو ازدواج اجباری می باشیم.

۹. ما خواهان برقراری تساوی میان ملیت های مختلف کشور و لغو هرگونه امتیاز و برتری طلبی ملی هستیم.

۱۰. آزادی عقیده و بیان را تحت شعار محوری "جدائی دین از دولت" راه خلاصی از بنیادگرایی میدانیم.

طوری که دیده میشود، در متن قطعنامه ده ماده ای " کمیته برگزاری ۲۸ اسد"، سخنی از نیروی زحمتکش جامعه (کارگران و دهقانان) به عمل نیامده و موضع طبقاتی شان نادیده گرفته شده است. در حالیکه همه بخوبی میدانیم تا زمانیکه طبقه زحمتکش جامعه آزاد نشود، آزادی مفهومی پیدا کرده نمیتواند، زیرا فیصدی بیشتر جامعه را همین زحمتکشان تشکیل میدهند. بناء موضع طبقاتی گرچه در یک تعداد از مقالات و دکلمه های " کمیته برگزاری ۲۸ اسد" بصورت پراکنده مطرح شده است، اما " کمیته برگزاری ۲۸ اسد" موضعگیری طبقاتی اش را در قطعنامه خویش اتخاذ نکرده و از نظر ما این موضوع، یک کمبود جدی به شمار میرود. کسب استقلال و آزادی جامعه، نیازمند برپائی و پیشبرد مقاومت ملی، مردمی و انقلابی است. " جنبش انقلابی جوانان افغانستان" در شعارهای مبارزاتی خود دایما از دامن زدن و گسترش چنین مقاومتی صحبت میکند. چرا؟ چون، این مقاومت یک مقاومت ملی علیه قوت های اشغالگر امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و خائنین ملی دست نشانده شان است و این نوع مقاومت آنرا از تیپ طالبانی و گلبدینی به مفهوم مقاومت اسلامی بعنوان جهاد علیه کفار جدا میسازد. این مقاومت بر علاوه ملی، مردمی است زیرا از لحاظ طبقاتی، عمدتاً دهقانان، کارگران و خرده بورژوازی در آن شامل است و تا حدودی میتواند بورژوازی متوسط را نیز دربرگیرد، که این خصیصه مقاومت آنرا از مقاومت تامین کننده منافع فئودال ها، فئودال کمپرادور، بورژوازی و بورژوازی دلال جدا میسازد. این مقاومت ملی، مردمی - انقلابی است، زیرا دارای استقامت استراتژیک انقلابی در راستای انقلاب دموکراتیک نوین است. وظیفه عمده این انقلاب در شرایط فعلی، دفع و طرد اشغالگران امپریالیست، سرنگونی رژیم دست نشانده و کسب استقلال و آزادی حقیقی برای کشور و مردمان کشور است. وظایف بزرگ سه گانه این انقلاب در مرحله فعلی عبارت اند از: قطع سلطه امپریالیزم، سرنگونی نیمه فئودالیزم و مصادره سرمایه کمپرادور. مرتبط با این وظایف بزرگ، دو وظیفه مهم اجتماعی دیگر این انقلاب، یکی سرنگونی شوونیزم ملی و ستمگری ملی و تامین حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت ها است و

دیگری سرنگونی شوونیزم مرد سالار نیمه فئودالی در راستای رفع کامل ستم بر زنان و تامین تساوی کامل میان زنان و مردان.

بدین صورت انقلاب افغانستان در مرحله فعلی دارای مضمون ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی بوده و انقلابی است ملی - دموکراتیک، ملی بخاطری که کسب استقلال و آزادی ملی از دست امپریالیزم یکی از وظایف بزرگ آن است؛ ملی بخاطری که مصادره سرمایه کمپرادور یعنی سرمایه انحصاری وابسته به امپریالیزم یکی از وظایف بزرگ آن است و ملی بخاطری که سرنگونی شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون و تامین حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت های کشور یکی از وظایف مهم اجتماعی آن محسوب می گردد. اما دموکراتیک بخاطری که سرنگونی نیمه فئودالیزم یکی از وظایف بزرگ آن محسوب می گردد و دموکراتیک بخاطری که سرنگونی شوونیزم مرد سالار نیمه فئودالی، یکی از وظایف اجتماعی مهم آن است. بدین صورت است که " جنبش انقلابی جوانان افغانستان" دایما از دامن زدن به مقاومت ملی، مردمی و انقلابی سخن میگوید و کوشش به عمل می آورد تا این مبارزه را هرچه بیشتر انسجام دهد.

حرکت " کمیته برگزاری ۲۸ اسد" در ذات خود نوعی از همین گونه مقاومت به شمار میرود اما از آنجائیکه متن قطعنامه دارای کمبود موضع طبقاتی میباشد، ما وظیفه خود دانستیم تا از یک طرف حمایت خود را از چنین حرکتی اعلام بداریم و از جانب دیگر کمبوداتی که در متن قطعنامه به چشم میخورد مورد انتقاد قرار دهیم.

هرگاه " کمیته برگزاری ۲۸ اسد" به این کمبودات توجه ننماید، یقیناً به سمت بورژوازی لیبرال سوق خواهد نمود.

نکته قابل توجه اینست که در سرتاسر کشور روز ۲۸ اسد (روز استرداد استقلال افغانستان) از طرف رژیم پوشالی تجلیل نگردید و فقط یکعده افراد بلند پایه رژیم دست نشانده در ارگ پشت درهای بسته گردهم آمده و معلوم نشد که چه بحثی داشتند. زیرا به روزنامه نگاران اجازه ورود داده نشد. بدین ملحوظ با حيله گری روز ۲۸ اسد از طرف رژیم پوشالی بدست فراموشی سپرده شد و فقط " کمیته برگزاری ۲۸ اسد" بود که توانست یاد و خاطره حماسه ها و مقاومت نیاکان شانرا زنده نگهدارند.

به پیش در راه برپائی و پیشبرد مقاومت ملی، مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان

" جنبش انقلابی جوانان افغانستان "

۱۰ سنبله ۱۳۸۹

هدف ما از آزادی و استقلال چیست؟

شاعر - ۲۸ اسد ۱۳۸۹

بیست و هشتم اسد سالروز استرداد استقلال افغانستان از دست استعمار انگلیس است. مردم ما با روحیه سلحشورانه و با شجاعت و شهامت افتخار آمیز در مقابله با استعمار بریتانیایی در چنین روزی به استقلال نایل آمدند و کشور ما جایگاه خود را بمثابه یک کشور مستقل در میان کشورهای مستقل جهان بدست آورد.

اما هدف ما از آزادی و استقلال چیست؟ استقلال و آزادی واژه گانی اند که به اراده و شرافت و انسانیت هر فرد عجین است.

در ادوار تاریخ، مردم افغانستان با فداکاری و پایداری درخت آزادی را با خون پاک شان آبیاری کرده اند و این موضوع در تاریخ معاصر کشور به اثبات رسیده است.

اگر بخواهیم یک تعریف کامل از کشور مستقل ارائه بداریم میتوان گفت که کشور مستقل کشوری است که در تمامی ابعاد مستقل باشد، یک کشور مستقل که باید دارای استقلال سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و فکری باشد. ولی در مقولات متداول سیاسی وقتی که از استقلال یاد میکنند تکیه بر استقلال اقتصادی - سیاسی که در نوع خود با اهمیت تر میباشد. اجازه دهید پیرامون هر یک از مقولات فوق نظری بیان داریم:

۱. در مورد استقلال سیاسی باید گفت که افغانستان از نظر سیاسی حتی استقلال نسبی گذشته را هم از دست داده است. از همان آغاز تهاجم نیروهای امریکایی و شرکایش به افغانستان، کشورهای غربی به مداخله مستقیم در امور کشورمان پرداختند. در کنفرانس بن طرفهای معامله مطابق خواست های امریکاییها تعیین گردید. از بدو تجاوز نیروهای خارجی، غربی ها بخصوص امریکاییها و انگلیسها در تمامی امور افغانستان، در تهیه و تصویب قانون اساسی، تعیین نظام سیاسی، انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی مستقیماً و آشکارا مداخله نموده اند. مثلاً وزرای که نمیتواند از پارلمان رأی اعتماد بگیرد زیر فشار یک کشور غربی به وزارت دیگری گماشته میشود، از وزیر دیگری که از سوی پارلمان سلب اعتماد میشود بشکل غیر قانونی بمقام خود باقی میماند و صدها و صدها نمونه دیگر!!! خلاصه تمامی تصامیم بوسیله نیروهای خارجی گرفته میشود.

۲. در مورد استقلال نظامی باید گفت که استقلال نظامی آنست که یک کشور از استقلال خود، منافع ملی خود و ارزشهای والای جامعه خود دفاع نماید. از نظر نظامی وضع بدتر شده است. بیش از چهل کشور خارجی در افغانستان

حضور نظامی دارند و تمامی تصامیم بوسیله نیروهای امریکایی، انگلیسی و ناتو گرفته میشود. بمباردهای وحشیانه، کشتارهای وحشیانه، تجاوز به حریم مقدس خانواده ها، دستگیری های خود سرانه و بیموجوب، داشتن زندانها مانند زندان بگرام و قندهار و زندانهای شخصی امریکایی ها، اهانت به معتقدات و عنعنات مردم جزء فعالیت های روزمره نیروهای امریکایی و انگلیسی میباشد. افغانستان به لحاظ نظامی هیچ استقلال ندارد زیرا تمام مقدرات نظامی به دست خارجی ها اداره و کنترل میگردد. حتی حملات وحشیانه بدون اجازه وزارت های داخله و دفاع صورت میگیرد.

۳. در مورد استقلال اقتصادی باید گفت که استقلال اقتصادی رهبری شده باید به اساس منافع ملی کشور باشد و نیازمندیهای توده های زحمتکش را برآورده سازد. واژه استقلال اقتصادی اصلاً نمیتواند در ذهن مردم خطور نماید. گرچه در افغانستان پول، منابع طبیعی سرشار و نیروی کار وجود دارد ولی فقر بیداد میکند. نه تنها میلیونها نفر زیر خط فقر زندگی میکنند بلکه بیش از شش میلیون واقعاً گرسنه میباشند. با وجود سرازیر شدن ملیاردها دالر حتی یک پروژه بنیادی مفید بحال مردم اجرا نشده است. و ۶۷ درصد کمک ها از طریق سازمانهای باصلاح غیر دولتی خارجی و داخلی و معاش های بلند بالای مشاوران و متخصصین بیسواد و بی سویه، دوباره بکشور های غربی رجعت نموده است. بنا بر سیاستهای نادرست و مغرضانه اقتصادی دولت آقای کرزی، کشور در وابستگی کامل اقتصادی فرورفته است.

۴. در مورد استقلال فرهنگی باید گفت که استقلال فرهنگی توانمندی های یک جامعه بخاطر حفظ هویت اصلی خود است و استقلال فرهنگی عبارت است از فرهنگ مستقل که انعکاس دهنده منافع اقتصادی - سیاسی توده ها باشد. با تأسف فراوان امروز در افغانستان نیروهای اشغالگر خارجی تلاش دارند تا فرهنگ و هویت مردم را نابود و با از خود بیگانگی فرهنگی و هویتی مردم زمینه حضور دایمی خود را مهیا سازند. به عبارت دیگر فرهنگ ملی و مردمی فرهنگی است که در جهت رشد و ارتقاء بینش سیاسی و شعور اجتماعی و زدودن جهل و خرافات کمک میکند.

بلی! مردم ما به روایت تاریخ همواره با دشمن استقلال و اشغالگران مبارزه نموده و دشمن را دفع کرده اند. نیاکان سلحشور ما در طول تاریخ، بینی دشمنان را به خاک سائیدند و از حیات سیاسی و مبارزاتی خود از استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی جانانه دفاع نموده و موقف غیر وابستگی،

اما پروسه "کشور- سازی" سی تا چهل سال طول خواهد کشید. " رئیس آتی ستاد ارتش بریتانیا به همین روزنامه گفته بود که " ممکن است این کشور مجبور شود تا چهل سال آینده به افغانستان متعهد بماند و در این کشور نقش ایفاء کند " تا امروز دولت حاکم افغانستان درین زمینه کوچکترین واکنشی نشان نداده چون اختیاری از خود ندارد و تصمیم گیرنده کل همان هایی اند که به این کشور لشکر کشی نموده اند! احزاب سیاسی راجستر شده ، هیچ موضع ضد اشغال نداشته و ندارند و کاندید های ریاست جمهوری و یا پارلمانی افغانستان هم سکوت اختیار نموده اند. آیا مردم آزادیخواه میتوانند این وابستگی و بردگی را بپذیرند؟ یقینا که خیر! وظیفه و رسالت تاریخی و میهنی ما این است تا درین رابطه موضعگیری روشن و قاطع داشته باشیم.

هم میهنان، آزادیخواهان، روشنفکران، این یک وظیفه میهنی و وجدانی هر یک ماست تا در هر کجایی که هستیم، اهداف استعماری و جنایتکارانه اشغالگران را افشاء نموده و در صدد راه بیرون رفت باشیم. پیروزی ما فقط در وحدت ماست. به امید روزی که مردم رنج دیده ما به آزادی و استقلال کامل رسیده و در آنوقت از این نعمت بزرگ تمجید کرده و جشن بگیریم.

استقلال فکری ، تکیه بر خود، عدم دنباله روی و استقلال عمل را سرمشق زندگی سیاسی خود قرار داده اند . اما امروز کشور ما بوسیله چهل و سه کشور و در رأس آن امریکا و انگلیس اشغال میگردد و بخاطر ادامه حیات مردم زحمتکش این کشور، محتاج به اصطلاح کمک جامعه جهانی گردیده است. فقر و تنگدستی مردم بیداد می کند هزاران خانواده بقا زندگی شان وابسته به چند کیلو گندم و مواد خوراکیه این و یا آن موسسه خیریه جهانی میباشد. آن کسی که توانسته حتی پائین ترین معاش دولتی و یا معاش یک کارگر ساده را داشته باشد آدم خوشبختی به نظر میرسد.

استعمار انگلیس که دشمن تاریخی مردم میباشد بعد از تجاوز در افغانستان در قرن ۱۹ و ۲۰ با فدا کاری ها و مبارزات قهرمانانه مردم، مواجه شده و شکست خوردند. اما با تأسف فراوان امروز برای بار دیگر به کشور بازگشتند. آنها با سرنوشت مردم ما بازی میکنند و اهداف شوم دراز مدت دارند. به تاریخ ۸ اگست ۲۰۰۹ جنرال " دیوید ریچاردز" که سمت ریاست ستاد ارتش بریتانیا را بر عهده گرفت، با پر روئی در گفتگویی به روزنامه نیویورک تایمز گفته بود که " رسیدن به هدف مورد نظر بریتانیا به زمان زیاد و سرمایه گذاری قابل توجه ضرورت است" و همچنان در ادامه گفتگوش ادامه داده بود که " نقش سربازان ارتش بریتانیا در افغانستان تغییر خواهد کرد

گزارشی از دشت برچی کابل

زلاند

جمعه: ۲۲ اسد ۱۳۸۹

بنام کوچیها ، مدعیان ملکیت بر زمین (که ملکیت عامه میباشد) و تصرف آن با آمادگی قبلی نیز در محل منازعه موجود بودند . این موقعیت غاصبانه هر دو جانب منجر به درگیری و کشته شدن افراد میشود. گرچه آمار دقیق کشته شده گان معلوم نیست ، اما به گفته شاهدان عینی تعداد کشته شدگان جانین به شش نفر می رسيد. با آمدن اردو و پولیس و شلیک بسوی مردم ، مردم خشمگین و بر افروخته می شوند و بعد از این عمل خائینانه و جنایتکارانه پولیس ، مردم دشت برچی به سرک ها می برآیند و دست به تظاهرات خشمگینانه می زنند. در مسیر حرکت شان از قسمت پول خشک به طرف کوه سنگی تمامی پوستره های انتخاباتی کاندیدا های پارلمان رژیم مزدور را پاره و به آتش میکشند.

مردم در مسیر راه بر پوسته امنیتی و حوزة سیزدهم پولیس حمله می نمایند و با خشم و انزجار کامل آنرا ویران و به آتش می کشند. پولیس رژیم مزدور به صورت بیرحمانه و وحشیانه آتش گشودند و تعدادی از هموطنان ما را به خاک و خون کشیدند. سبعیت و ددمنشی پولیس و اردوی جنایتکار موجب خشم و نفرت هرچه بیشتر مردم گردید و هر آنچه متعلق به رژیم مزدور و باندهای

قبل از ظهر روز جمعه ۲۲ اسد در نواحی غرب کابل در دامنه کوه قروغ درگیری میان مردم محل (هزاره ها) و (کوچیها) صورت می گیرد، که در واقعیت امر این درگیری بین مردمان کوچی و هزاره یعنی مردم زجر دیده و آواره کوچیهای پشتون و مردمان زجر دیده هزاره (که همیشه نه تنها مورد ستم و بیداد شئون نیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون بلکه طبقات حاکم خودی نیز قرار داشتند.) نبود؛ بلکه به گفته مردم خبره زمینه چینی این درگیری که منجر به ریختن خون مردمان ستمکش هزاره و کوچیهای آواره میشود، توسط غارت گران و غاصبین ملکیت های عامه: حاجی غلام نبی مالک شهرک (سبز) ، برادر کوچک محمد کریم خلیلی ، معاون دوم حامد کرزی ، رئیس جمهور رژیم مزدور و باند مسلح بنام کوچیها با سرکردگی ملا تره خیل و امثال او که در روز روشن شهریان مظلوم و بیگناه کابل را به گلوله بستند ، صورت گرفته بود.

حاجی غلام نبی بعلاوه افراد وابسته به خودش عده مردم را نیز به بهانه اینکه قبرستان شان مورد تجاوز قرار دارد، با خود همراه میسازند و قبل از روشن شدن هوا برای عملی کردن و گسترش نقشه شهرک (شهرک سبز) به خط اندازی می پردازند. جانب مقابل

هرگز به هدر نخواهد رفت بلکه سبب هرچه بیشتر بالا رفتن اعتماد ، همبستگی و وحدت میان مردم و بی باوری به کسانی که مردم سالها به آنها به چشم رهبر و حامی خود می دیدند خواهد شد. این یک واقعیت است که مردم بیداری و رهائی را در صحنه مبارزه و میدان عمل به دست می آورند ، نه در هیچ جای دیگر!
مرگ بر رژیم مزدور!
مرگ بر اشغالگران
کوتا باد دست جنایتکارانه رژیم از کشتار مردم بی گناه!
زنده باد خلق قهرمان ما



جنایتکار و خائنین بود، مورد حمله قرار دادند و به آتش کشیدند. در قسمت پول سوخته نیروهای اردو و پولیس رژیم خواستند جلو خشم و پیشروی مردم را بگیرند. اما مردم همانند سیل توفنده هر مانع که در جلو پیشروی شان قرار گرفتند، با تمام قدرت آنها را از بین برده و پوسته امنیتی پولیس را به آتش کشیدند و به طرف کوتاه سنگی پیشروی نمودند. نبرد جدی و نابرابر میان مردم که با چوب ، میله های آهنی و سنگ و اردو و پولیس دولت مزدور که با وسایط زره پوش ،تانک و سلاح خودکار مسلح بودند در گرفت. مردم و بطور اخص نیروی جوان در چوک کوتاه سنگی با جرات و شهامت وصف ناپذیر که از هر سوء توسط اردو و پولیس مورد هدف قرار گرفته بود بر پوسته امنیتی پولیس حمله نمودند و تصاویر و عکس های کاندیداها را به آتش کشیدند و سوپر مارکیت ها را سنگ باران نمودند.

شاید رژیم مزدور و خائنین وابسته به آن ، این عمل مردم که با اشکال گوناگون مورد ستم و بیداد قرار دارند را بمثابة یک عمل مخرب و زیان آور ، مردود و محکوم نماید، که باید چنین کند. اما به یقین و بدون شک این عمل توده های محروم ، یک عمل یاغیگری بی مانند طبقات محروم و بی چیز که خشم و انزجار طبقاتی شان را به نمایش گذاشت ، بود. این شورش و بغاوت مردم بود، که از دست ستم امپریالیستی ،ملیتی و طبقاتی به ستوه آمده اند. خشم سالها حقارت ملیتی ،اسارت استعماری ،ستم طبقاتی ، بیکاری ، فقر و گرسنگی که منجر به یاغیگری می شود، در ۲۲ اسد خود را به نمایش گذاشت.

در مقابل این بی باکی و قهرمانی مردم نترس و یاغی ، نیروهای اردو و پولیس مزدور به وحشت افتادند و به امر مزدوران بلند رتبه شان به طرف آنها شلیک نمودند. کشتار مردم بی گناه و جوانان در چوک کوتاه سنگی بعد از ظهر جمعه ۲۲ اسد به طور یقین یکی از کشتارهای سبعانه و وحشیانه رژیم بود. چهره کریه و استبدادی رژیم مزدور یک بار دیگر به طور بسیار جدی آشکار گردید. تمام ادعای های دموکراتیک مآبانه امپریالیستهای تجاوزگر و رژیم مزور دود هوا شد و دست های آدم کش رژیم بطور بی پرده از آستین بیرون شد. کشتار مردم بیگناه و جوانان بدست عمال جنایتکار رژیم ماهیت رژیم را برملاء ساخت و نشان داد که این رژیم یک رژیم پوشالی مستبد است که دارای خصلت غلیظ شوئیستی میباشد.

اما تظاهرات و بغاوت مردم و جوانان ملیت هزاره بر خلاف تصور عموم که این مردم آرام ، مطیع و خوش باور میدانستند ، نشان داد که این مردم فوق العاده مردم سرشار دلیر و شورشگر هستند و از همه مهمتر اینکه با پایین کشیدن عکس محقق و دار و دسته اش و همچنان خلیلی و عمال اش نشان دادند که ملیت هزاره ماهیت این رهبران قلابی و کاذب را دریافته و جنایات این جنایتکاران را خوب درک نموده است.

حادثه امروز و قهرمانی این مردم ستمدیده تمامی آرزوها و خواب و خیال های واهی این رهبران نا رهبر و دروغین را نقش بر آب ساخت.

گر چه کشتار مردم و جوانان در جریان این واقعه به دست عمال رژیم فوق العاده و حشتناک و درد آور بود، اما این قربانی مردم

" جرگه ملی مشورتی صلح " ترفند تازه ای برای ترویج خشونت های بیشتر

شاعر: ۱۶ جوزای ۱۳۸۹

آوری کرده نمیتواند چگونه میتوان توقع داشت که مخالفین مسلح دولتی و سایر نیروها را درین خیمه جمع نماید؟ و یا اینکه چگونه میتوان توقع داشت که به خواست مخالفین خود لبیک گوید؟ عدم شرکت اشخاصی مانند: عبدالله عبدالله رقیب انتخاباتی کرزی، محمد جواد ضحاک رئیس شورای ولایتی بامیان، محمد محقق رئیس حزب وحدت اسلامی، عبدالرشید دوستم از متحدان کرزی، عطا محمد نور والی بلخ، پیرسید احمد گیلانی از متحدان کرزی، فوزیه کوفی نماینده به اصطلاح مردم در بدخشان و شماری از اعضای پارلمان، همچنان عدم شرکت مولوی عبدالسلام ضعیف و وکیل احمد متوکل از یک طرف و برخی دیگر از شخصیت های بلند پایه دولتی که از شرکت درین جرگه اجتناب نمودند از طرف دیگر، پروسه این نمایش مضحکه آمیز " صلح " را که از ماهیت پوچ برخوردار بود به خوبی انعکاس داد.

نمایش مضحکه آمیز جرگه " ملی مشورتی صلح " در حالی برگذار گردید که هیچ حرفی از خواست مخالفین مسلح دولتی و همچنان هیچ کلامی به ارتباط بیرون رفتن نیروهای اشغالگر امپریالیستی از کشور بمیان نیامد.

نمایش مضحکه آمیز جرگه " ملی مشورتی صلح " درحالی برگذار گردید که حتی به زنان پارلمان نشین که در زیر چتر حمایتی اشغالگران خزیده و جمعی از رژیم مزدور کرزی را تشکیل میدهند اجازه سخنرانی داده نشد. اعتراضاتی که بعد از پایان این جرگه دامن خورد عبارت از حضور زنان درین جرگه و عدم اجازه سخنرانی به آنان بود که این موضوع حضور نمادین زنان را درین جرگه و حاکمیت شئونیزم غلیظ مردسالاری را از سوی دیگر بخوبی نمایان ساخت.

بصورت کل تدویر چنین جرگه ای صرفاً برای اغواگری نسل جوان و توده های ستمدیده کشور روی دست گرفته میشود تا به زعم خود بتواند بر رژیم که سراپا غرق در فساد و غرق در بحران است مشروعیتی تازه بخشد، ولی نه تنها نمیتواند به چنین نظامی مشروعیت بخشد بلکه آنرا بیشتر از گذشته بحران زده خواهد کرد.

از طرفی پوشش کاذبانه " صلح "، پرده ساتری بر جنایات جنگی نیروهای اشغالگر امپریالیستی از یک سو و اقدامات

جرگه نام نهادی تحت عنوان فریبنده " جرگه ملی مشورتی صلح " که هدف آن صرفاً اغواگری توده ها و جوانان کشور است، از طرف رژیم پوشالی و به ابتکار عمل امپریالیست های اشغالگر به سردمداری امپریالیزم امریکا به تاریخ ۱۲ جوزای ۱۳۸۹ در کابل دایر گردید.

این جرگه که تا عصر روز جمعه مورخ ۱۴ جوزای ۱۳۸۹ ادامه یافت، با اشتراک ۱۴۰۰ عضو و ۲۰۰ مهمان در خیمه لویی جرگه تدویر گردید و با مصرفی بالغ بر ۱۶۰ میلیون دالر و با صدور قطعنامه ۱۶ ماده ای در سه فصل به کار خود پایان داد.

نمایش فریبنده نشست " مشورتی صلح " در کابل، یکی از جمله هزاران ترفندی است که نیروهای مهاجم و اشغالگر به سردمداری امپریالیزم امریکا روی دست گرفتند تا اینکه ظاهراً نشان دهند که آنها یعنی اشغالگران و رژیم مزدور و دست نشانده اش از جمله صلح خواه ترین دولتمداران زمان خویش اند!

این جرگه به اصطلاح مشورتی صلح درحالی روی دست گرفته شد که نیروهای تازه نفس اشغالگران با تمام قواء به این سرزمین سرازیر شده و میشوند و یکجا با سایر نیروهای اردو و پولیس رژیم منحط کرزی آمادگی سفرشان را به سایر نقاط افغانستان برای تحمیل نظام غارتگرانه، ستمگرانه و استثمارگرانه شان، میگیرند.

این جرگه به اصطلاح مشورتی صلح درحالی روی دست گرفته شد که همزمان با برگذاری آن در کابل، عملیات نظامی نیروهای اشغالگر امپریالیستی در ولسوالی ژیری قندهار و دیگر ولسوالی های اطراف آن در شرف انجام بود.

این جرگه به اصطلاح مشورتی صلح درحالی روی دست گرفته شد که همزمان با برگذاری آن، ناتو اعلام نمود که مبلغ یکصد میلیون دالر دیگر را جهت اعمار پایگاه های نظامی اش در سمت شمال افغانستان به مصرف خواهد رسانید.

این جرگه به اصطلاح مشورتی صلح درحالی روی دست گرفته شد که حتی نتوانست بخش های مهم، دار و دسته های شامل در حکومت خویش را درین جرگه نام نهاد صلح جمع آوری نماید. در جرگه ای که دار و دسته های قانونی خویش را جمع

است؟ یقیناً که هیچ! این بصورت کل و در یک کلام وظیفه اولی و اساسی دولت است تا در برابر چنین ناهنجاری های ضد دولتی که پایه های حکومتش را به لرزه انداخته و برای آن دولت هم از لحاظ داخلی و هم از لحاظ خارجی ناامنی هایی را بوجود آورده بدون تردید، اقدامات اساسی را روی دست گیرد! نه اینکه به تدویر جرگه های نمایشی پردازد و داد از "صلحخواهی" بزند. مگر تا بحال در تاریخ جوامع کشورهای دیگر جهت مقابله با ناامنی و "تروریزم"، دولت ها جرگه های پرهزینه و غیرمعمول و اضافی را دایر کرده اند؟ باز هم اگر در شرایط نبود مکانیزم دولتی، برگذاری چنین جرگه ها روی دست گرفته شده باشد غیر از نهادهای مدنی و مراجع مسئول، کدام نهاد و مراجع دیگری در آن دخیل بوده اند؟ و یا اینکه تمویل مالی چنین جرگه ها را آیا دیگران پرداخته اند؟ یقیناً که خیر! فقط تحت چنین حاکمیتی میتواند تدویر چنین جرگه ها آنها فقط برای فریب اذهان عموم و برای مشروعیت بخشیدن به دولت دست نشانده روی دست گرفته شود و آنها تحت چنین نظامی که با داشتن قوای مسلح، ارتش و نظام باز هم قادر به جمع آوری پاشیدگی هایش نمیشد یعنی در یک کلام پوشالی است و نمیتوان توقع بالاتری غیر از خیانت به وطن و مردمان وطن و چاکرپیشگی به دربار امپریالیزم، از آن داشت.

به صراحت میتوان گفت که جرگه نام نهاد "ملی مشورتی صلح" چیزی جزء ضیاع وقت، فریب کاری دغلكارانه برای اذهان عموم، معامله گری و سوء استفاده های مالی، مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور و نظام سرو دم بریده حاکم، و دامن زدن هرچه بیشتر به فقر و فاقه و ناامنی و محرومیت توده های ستمدیده افغانستانی نبوده و نیست!

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان" تدویر چنین جرگه ها را نیرنگ خائنین ملی و ترفند نیروهای اشغالگر امپریالیستی میدانند و برای افشاء نمودن ماهیت رژیم و همچنان دامن زدن به مقاومت ملی، مردمی و انقلابی در مقابل آنان، از هیچگونه سعی و تلاشی دریغ نخواهد کرد.

بگذار اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان چنین جرگه های نام نهاد تدویر نمایند. بگذار که اشغالگران و خائنین ملی شان دایماً از "صلح" صحبت کنند. بگذار آنچه میخواهند جنایت و خیانت کنند، اما تاریخ این مرز بوم ثابت نموده است که مردمان این کشور نهایتاً شکست اشغالگران و خائنین ملی شان را شاهد بوده اند. به امید چنین روزی!

جنگی رو به افزایش آنها از سوی دیگر است. نیروهای اشغالگر امپریالیستی هم اکنون در حدود بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر را به این سرزمین سرازیر کرده اند. موجودیت این نیروهای اشغالگر که در چوکات نظامی به این سرزمین گسیل شده اند، برای غارتگری، چپاول و سرکوب استوار گردیده است، یعنی در یک کلام، اقدامات جنگی رو به افزایش! این نیروها برای پیشبرد جنگ در افغانستان حضور دارند نه برای "صلح"! این نیروها برای گسترش جنگ درین سرزمین حضور به هم رسانده اند و بر تعدادشان هر روز اضافه میشود. خلاصه این تعداد نیرو برای اقدامات نظامی در چوکات جنگ فورمولیته شده اند نه برای "صلح"!

از طرفی هم این پوشش کاذبانه "صلح" و به راه اندازی چنین جرگه های نمایشی و فریبکارانه برای گسترش پایه های ارتجاعی حاکمیت پوشالی نیز هست. دولت دست نشانده کرزی امیدوار است که از طریق خرچ و مصرف بالای چنین جرگه ها بتواند نیروهای تسلیم طلب و مرتجع بیشتری را به زیر چتر حمایتی خویش بکشد. حرکت تسلیم طلبانه گلبدین حکمتیار خود نمایانگر چنین فضایی است. حرکت تسلیم طلبانه ای که گلبدین مرتکب شد باعث گردید تا اختلافات داخلی میان نیروهای ارتجاعی را تزئید بخشد، بدین ملحوظ بود که طالبان بر گروه های قسماً تسلیم شده از حزب اسلامی گلبدین حکمتیار حمله نمودند و درگیری های مسلحانه میان شان انجام داده اند. اما با آنها دولت آنقدر متزلزل و فروپاشیده میباشد که قادر به تعمیق روابط خود با گلبدین هم نیست، تا بعنوان مثال بتواند آنرا علم کند و بگوید که از مجموع مخالفین اش حداقل یکی را هم به پای جرگه "صلح" کشانیده است. گلبدین اهل معامله است اما چون دولت بحران زده کرزی حتی یکی از خواست های نماینده حزب اسلامی گلبدین را هم نتوانست اجراء نماید، باعث شد تا گلبدین حکمتیار از اشتراک در جرگه نام نهاد "صلح" اباء ورزد.

موضوع دیگری که میتوان در نظر گرفت این است که اگر در یک کشور دولت حاکم، قدرت سیاسی را به قبضه دارد و اگر حقیقتاً در یک کشور، پارلمان و قضا وجود داشته باشد، قوای مقننه، مجریه و قضائیه به درستی موجود باشد و اردوی مسلح و پولیس و نیرو با توپ و تانک و زندان... در اختیار داشته باشد، بخاطر سرکوب نیروی ضد دولتی، "یاغیگری"، "اخلال امنیت"، "تروریزم" و غیره، چه ضرورتی به تدویر جرگه، مشوره و یا نمایشات مضحکه آمیزی ازین قبیل

بر گذاری جرگه های فریبنده، مشکل آفرینی، در روند آموزش محصلین پوهنتون پولی تخنیک کابل است

شهاب:

بعد از سپری شدن امتحانات سمستر خزانگی در پوهنتون پولی تخنیک کابل که در نخستین روزهای سال نو به پایان رسید، پوهنتون الی مدت نا معلوم تعطیل شد. دلیل این تعطیلی، اتخاذ تدابیر ایمنی بخاطر برگزاری "جرگه ملی مشورتی صلح" بود. طی این مدت به شدت برای برگزاری جرگه کار میشد و در این اواخر سگ های مخصوص را جهت بازرسی و وسایط نقلیه بکار گرفته بودند. همچنان، قسمت اعظم پوهنتون توسط سیم خار دار احاطه شده بود و به جزء ماموران مشخص، هیچ کس حق عبور و مرور در این ساحه را نداشتند.

محصلین پوهنتون پولی تخنیک در عکس العمل به این وضعیت و برای ابراز خشم در مقابل احتمال ضایع شدن کامل یک سمستر تحصیلی شان، به روز یکشنبه تاریخ ۵ ثور، دست به اعتراض زدند. آنها با تجمع در مقابل دروازه ی پوهنتون، خواستار آغاز هر چه زودتر درسهای شان شده و تقاضا کردند، تا لوحه "جرگه..." که در این اواخر بر سر دروازه پوهنتون نصب شده بود، با لوحه خود پوهنتون عوض شود. این تظاهرات با آمدن رییس پوهنتون و انتخاب چند تن از نماینده های محصلین و رفتن شان به وزارت تحصیلات عالی، خاتمه یافت.

سر انجام، با به تعویق افتادن جرگه بر اساس دلایل سیاسی مختلف، وزارت تحصیلات عالی فیصله کرد، تا دروس پوهنتون سر از روز شنبه مورخ ۱۱ ثور شروع شود و تا اطلاع بعدی، ادامه یابد. بعد از آن محصلین در پوهنتون خود بیشتر شبیه به اسرا بودند، زیرا فقط حق داشتند در محوطه کوچک که رژیم برای شان تعیین کرده بود، گشت و گذار نمایند. آنها هر روز در هنگام ورود به پوهنتون، تلاشی می شدند و در صورت شکایت، مورد اهانت پولیس قرار می گرفتند. محصلین مدت یک ماه را در چنین شرایطی سپری کردند. با نزدیک شدن تاریخ ۱۲ جوزا که عبارت از تاریخ برگزاری "جرگه..." بود، تدابیر امنیتی شدیدتر شده و بالاخره پوهنتون یک بار دیگر به روز دو شنبه مورخ ۱۰ جوزا برای مدت تقریباً یک هفته تعطیل شد. جالب است، چنانکه در فوق بیان گردید، با وجود تمامی تدابیر شدید امنیتی که در داخل پوهنتون رویدست گرفته شده بود، باز هم ارگان های امنیتی در تامین امنیت جرگه، ناکام ماندند و فقط چند دقیقه بعد از شروع جرگه و در جریان سخنرانی حامد کرزی، خیمه لوی جرگه، هدف حملات راکتی قرار گرفت. اما با وجود آن، جرگه دوام یافت و این بار گویا مزدوران قصد کرده بودند، تا برای حفظ حاکمیت پوشالی شان استقامت کنند؛ هر چند این استقامت نیز خیلی شکننده به نظر میرسد و به مشکل توانست حفظ شود. جرگه به تاریخ ۱۴ جوزا با به خوانش گرفتن قطعنامه، پایان یافت.

یگانه فایده برگزاری جرگه برای پوهنتون، بازسازی بلاک های لیلیه آن میباشد. این امر نشان میدهد که دولت دست نشانده حاضر است و توانایی آنرا دارد تا برای حصول اهداف اش کارهای حد اقل را در مدت لازم انجام دهد، اما در صورتیکه کاری که به منافعش ربط نداشته باشد مطرح گردد، حاضر به انجام آن نمیشد. محصلین پوهنتون پولی تخنیک کابل سالهای زیادی را در لیلیه های این پوهنتون در حالت نا مناسبی سپری کرده اند و دائماً تقاضا نموده اند، تا وضعیت لیلیه ها بهبود یابد. این مشکل قبل از برگزاری جرگه آنقدر "بزرگ" بود که دولت طی چندین سال حاکمیتش نتوانست قادر به حل آن باشد، اما با فرا رسیدن جرگه، فقط در مدت یک ماه تمامی لیلیه ها را بازسازی کرد!

برگزاری "جرگه ملی مشورتی صلح" و تاثیر گذاری مخرب آن بر روند آموزش محصلین پوهنتون پولی تخنیک کابل نه اولین مورد ضیاع وقت محصلین میباشد و نه آخرین آن خواهد بود. موجودیت "خیمه لویه جرگه" در داخل پوهنتون پولی تخنیک کابل از ابتدا تا کنون همواره برای محصلین بسیار زیان آور بوده است. چنانچه حتی باعث ضایع شدن، کامل یک سمستر تحصیلی محصلین نیز گردیده است. در وضعیتی که دولت دست نشانده ساحات زیادی را برای برگزاری چنین مجامع فرمایشی در اختیار دارد. چرا برگزاری این به اصطلاح "جرگه ها و لویه جرگه ها" را در پوهنتون پولی تخنیک می پسندد؟ دلیل آن اینست که آنها مصارف پولی را که از اثر اقامت مرتجعین محلی در ساحات مجلل تر متوجه شان میشود، با سر نوشت محصلین و وقت گرانبهای شان در جهت کسب علم، مقایسه کرده و از دست دادن آن دومی را به سود خود می بینند. آنها هیچگاهی به فکر ارتقاء سطح تحصیلی کشور نبوده و ضایع ساختن وقت محصلین و حتی بعضاً فسخ کردن کامل سمسترهای تحصیلی شان، اثبات مناسب ادعای ما میباشد.

بر محصلین پوهنتون پولی تخنیک کابل لازم است تا هر چه بیشتر در جهت بیرون کردن "خیمه لویه جرگه" بعنوان حلقه ای از حلقات فشار بر محصلین، تلاش کنند. در صورت سکوت محصلین، در رابطه به ضایع شدن مداوم و پی در پی وقت تحصیلی شان، دولت فرصت خواهد یافت تا فرهنگ اسارت و سکوت در برابر ظلم را بیشتر و عمیقتر در میان محصلین نهادینه کند. این امر در آینده ها در نهایت به سود دولت دست نشانده و به ضرر کامل محصلین پوهنتون پولی تخنیک کابل، تمام خواهد شد و زمینه را برای ترویج چنین فرهنگی در میان سایر محصلین، نیز مساعد خواهد ساخت.

علیه انتخابات ضد ملی پارلمانی رژیم سکوت نخواهیم کرد!

جوانان مبارز وطن!

طوریکه اطلاع دارید، به تاریخ ۲۷ سنبله ۱۳۸۹ قرار است تا انتخابات ضد ملی پارلمانی (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) برگزار گردد و ثبت نام آنده از نامزدانی که آگاهانه میخواهند درین خیانت ملی، شریک وطن فروشی و تحکیم حالت اشغال کشور گردند از ۳۱ حمل آغاز و با تاخیر دو روز به تاریخ ۱۶ ثور ۱۳۸۹ به پایان رسیده است. اکنون کمیسیون انتخابات رژیم در تلاش است تا از تعداد ۲۶۷۳ تن این نامزدان که گویا، آنده را که واجد شرایط اینگونه انتخابات نیستند دسته بندی نماید و زمینه کمپاین انتخابات را برای آنده که گویا واجد شرایط انتخابات اند روی دست قرار دهد.

طبق گفته رئیس کمیسیون انتخابات رژیم سن قانونی که برای کاندیدان ولسی جرگه در نظر گرفته شده ۲۵ سال و برای مشرانو جرگه ۳۵ سال تعیین گردیده است.

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان" علیه این خیانت ملی و انتخابات ضد ملی پارلمانی رژیم موضع خویش را صریحا اعلام میدارد و از تمامی هموطنان آزادیخواه کشور علی الخصوص جوانان رزمنده این دیار می طلبد تا در انتخابات ضد ملی پارلمانی رژیم شرکت ننمایند.

دولت دست نشانده، بار دیگر میخواهد با روی کار آوردن فاسدترین افراد بعنوان نمایندگان "ملت" افغانستان برای تامین مقاصد امپریالیستی اشغالگران و برای مشروعیت بخشیدن به نظام پوشالی اش استفاده نماید.

معنی انتخابات دریک نظام اساسا مستعمراتی و دریک کشور نیمه فئودالی - مستعمره، نمیتواند غیر از تحکیم موقف اشغالگران امپریالیستی و نمایندگان فئودال کمپرادور و بورژوا کمپرادور چیز دیگری باشد.

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان" بر مبنای اهداف ملی - دموکراتیک اش، با هرگونه توطئه علیه خلق کشور، خواه در چهره انتخابات "ریاست جمهوری" باشد و یا چهره انتخابات "پارلمانی"، موضع اتخاذ نموده و به مبارزه برمیخیزد.

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان" از هم اکنون، از تمامی جوانان مبارز و اقشار ستمدیده کشور، عناصر ضد امپریالیزم و ارتجاع، نیروهای انقلابی آگاه، و گروه ها دموکرات، جدا میطلبد تا علیه این خیانت ملی بپا خیزند و هویت دشمنان این سرزمین و خلق کشور را که در تائید مقاصد اشغالگرانه فعالیت دارند، افشاء نمایند.

به پیش در راه برپائی و پیشبرد مقاومت ملی، مردمی و انقلابی

علیه اشغالگران امپریالیستی و خائنین ملی دست نشانده شان

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان"

۵ جوزای ۱۳۸۹

سوم جوزا را به بسیج تشکلاتی معلمین ارتقاء دهیم!

معلمین جوان کشور!

سوم جوزا را با تجلیل خشک و خالی و فرمالیته سنتی در هم بکوبید! بیاید این روز را به اعتراض همگانی قشر معلمین همراه و همنو سازیم. بیاید تا از درد و رنج معلمین کشور و از ۸ و نیم سال اسارت و بردگی مردمان کشور و لگد مال شدن استقلال سیاسی افغانستان سخن بگوییم!

۸ و نیم سال از عمر نکبت بار رژیم پوشالی و اشغال افغانستان توسط امپریالیست ها به سرکردگی امپریالیزم لجام گسیخته امریکا میگذرد. در طول این مدت با تجلیل مراسم روز معلم در سطح ملی روبرو بوده ایم. اما حقیقتا چه تغییراتی در زندگانی معلمین افغانستانی بیارآمده و چه برخوردی با معلمین کشور صورت گرفته است؟

آنچه را که در طول این مدت ثابت شده است این بود که کرزی (شاه شجاع سوم) غیر از برده منشی و چاکرپیشکی به دربار امپریالیستها و خیانت به وطن و مردمان وطن، ارمان و دست آورد دیگری برای مردمان کشور منجمله معلمین افغانستانی، نداشته است. دولت دست نشانده کرزی فکر میکند که با تجلیل خشک و خالی روز معلم در سطح ملی میتواند چهره کریه و پوشالی نظامش را بپوشاند و بر آن مهر مشروعیت نظام بیخشد. فکر میکند که میتواند با تجلیل مراسم روز معلم ماهیت اشغالگری نیروهای متجاوز امپریالیستی به سردمداری امپریالیزم امریکا را بپوشاند. فکر میکند که با تجلیل مراسم روز معلم در سطح نمایشی و فریبکارانه آن میتواند از خواسته های صنفی و سیاسی معلمین کشور ببری باشد.

اما کور خوانده است!

امروز، سوم جوزاست! روزی که معلمین در سراسر کشور، به تجلیل روز معلم روبرو هستند. ولی تجلیل از روز معلم جزء غم و اندوه برای معلمان کشور نمیتواند چیز دیگری به همراه داشته باشد. چرا؟ چون، زمانیکه

نام از معلم گرفته میشود، تجسم انسانی پژمرده، غمگین و مضطرب در اذهان عموم پدید می آید که در تار و پود دخل و خرچ زندگی خویش درمانده و پریشان است. این پژمرده گی، افسردگی و اضطراب معلمین نیز راه حلی دارد که کلید حل آن نیز به دست خود معلمان است.

معلمین کشور میتوانند و باید از طریق طرح خواسته های صنفی و سیاسی خویش و دامن زدن آن در پیوند فشرده متعلمین مکاتب و انتقال آگاهی سیاسی به شاگردان مکاتب، این بن بست معضلات را باز نمایند. معلمان کشور باید شاگردان را آگاهی سیاسی دهند تا نسلی که مسئولیت فردای کشور بردوش او گذارده میشود یک نسل تسلیم طلب، انقیاد پذیر و ستم پذیر نباشد؛ بلکه به یک نسل مبارز، آزادیخواه و سربلند بدل گردد. اگر اینکارها صورت نگیرد، اگر پیوندها حاصل نشود، اگر تشکلات معلمین بسط و توسعه نیابد و اگر معلمین در راه مطالبه حق خود ایستادگی نکنند، طرح هرگونه خواست برحق معلمین در واقع حکم گدائی از رژیم مزدور کرزی است و این رژیم گدا صفت ذاتا نمیتواند طلب گدائی را لیبیک گوید.

" جنبش انقلابی جوانان افغانستان " در روز تاریخی معلم، از تمام معلمین جوان و آگاه کشور میطلبد تا برای بسیج فشرده جوانان برای برپائی و پیشبرد مقاومت ملی، مردمی و انقلابی علیه نیروهای اشغالگر امپریالیستی و رژیم دست نشانده آنها از هیچگونه سعی و مجاهدتی دریغ نورزند. تنها راه حل معضلات اجتماعی معلمان کشور در بیرون رفت از یوغ اسارت و بردگی است.

بریده باد دستی که به معلم ستم میکند!

جاویدان باد همبستگی معلمان سراسر افغانستان!

جنبش انقلابی جوانان افغانستان

سوم جوزای ۱۳۸۹

"روز جهانی معلم" و پیوند آن در سطح ملی

شاعر - ۱۸ جوزای ۱۳۸۹

در چهل و چهارمین اجلاس وزرای معارف کشور های عضو "یونسکو" که در شهر "ژنو" از تاریخ ۳ الی ۸ اکتوبر ۱۹۹۴ برگزار گردید، فدریکو مایور دبیرکل وقت پیشنهاد کرد که این مجمع باید روزی را بعنوان روز تاریخی معلمین به صورت بین‌المللی آن اعلام نمایند. این پیشنهاد از سوی مجمع تصویب شد. در این اجلاس ۷۰ وزیر، ۲۷ معاون وزیر، ۳۸ ناظر از ۱۳۵ کشور جهان حضور داشتند. درین تصویب کشورهای امریکا و انگلیس که از قبل بصورت اعتراض آمیز جلسه عمومی "یونسکو" را ترک کرده بودند حضور نداشتند، ولی این تصویب با وجود غیابت این دو کشور امپریالیستی نیز نهایی گردید.

بدین ترتیب از سال ۱۹۹۵ به بعد روز ۵ اکتوبر مصادف با ۱۳ میزان، همه ساله با صدور اطلاعیه‌ها و چاپ پوستر، و طرح شعارهای جذاب در مورد اهمیت کار معلمان در ۱۳۵ کشور جهان بمناسبت "روز جهانی معلم" جشن گرفته میشود. برگزاری مراسم در سطح ملی برعهده کشورهای عضو سازمان "یونسکو" گذاشته شده است.

طرح این پیشنهاد از طرف "فدریکو مایور" را میتوان چرخشی در دیدگاه "یونسکو" نسبت به اهمیت معارف در سطح جهان دانست. قبل از آن اجلاس "یونسکو"، مشکلات معارف کشورهای راناشی از کمبود سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی میدانستند اما با بحث‌هایی که در چهل و چهارمین اجلاس "یونسکو" به رهبری "فدریکو ماریو" صورت گرفت، این نظر تقویت شد که برای بالا بردن کیفیت معارف کشورها باید کیفیت کار و زندگی معلمان ارتقاء یابد و معلمان باید از جایگاه اجتماعی مناسبی برخوردار شوند. درین اجلاس بصورت واضح مطرح گردید که معلمین باید بتوانند در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و آموزشی سهم ارزنده گرفته و با هرگونه عواملی که سد راه شان میشود مبارزه قاطع و بی‌امان به راه اندازند. معلمین باید در سطح هر کشور اتحادیه‌های مستقل خویش را داشته باشند و در مقابل دولت‌هایی که بر حقوق آنها ستم میکند به دفاع از معلمین کشورشان بپا خیزند و تا سطح اعتراضات جهانی آنرا انعکاس دهند. همچنان معلمین باید در سطح جهانی از یک همبستگی واحد برخوردار باشند و صدایشان را در سطح جهان پیوند دهند. این حق به تمام معلمین داده شد و پس از آن بود که معلمین روز جهانی خود را در کشورهای جهان پر ارزش یافتند.

بر اساس آماري که سازمان "یونسکو" پس از آن اعلام کرد

پیش از اینکه به پاسخ این سوال پردازم که آیا "روز جهانی معلم" نیز موجود است؟، باید بگویم که ما با دو تجلیل روز معلم در کشور روبرو هستیم. اول اینکه سوم جوزا هر ساله بمناسبت روز معلم در سطح ملی تجلیل میشود و از طرف دیگر در سطح جهانی و در اکثریت کشورهای جهان ۵ اکتوبر (۱۳ میزان) بمناسبت روز بین‌المللی معلمین جشن گرفته میشود. اینکه معلمین افغانستانی و رژیم مزدور فعلی که یکی از امضاء کنندگان پیمان "یونسکو" میباشد از تجلیل چنین روزی حرفی به میان نمی‌آورند نیز، خود سوال برانگیز است!

من میخواهم پیرامون دو سوال مطروحه ذیل در متن این مقاله پردازم:

- اول اینکه چه کسانی روز ۵ اکتوبر (۱۳ میزان) را به عنوان روز بین‌المللی معلمین اعلام کرده‌اند و چرا؟

- دوم اینکه در ۵ اکتوبر چه اتفاقی افتاده است که به روز جهانی معلمین مسمی گردیده است؟

بناء جا دارد تا به تاریخ گذشته برگردیم و از سال‌های ۱۹۴۵ عیسوی به پای قضاوت این روز بنشینیم.

"سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد" که به اختصار کلمات "یونسکو" نوشته میشود، در سال ۱۹۴۵ عیسوی، درست پس از پایان جنگ جهانی دوم و با این استدلال که "جنگ‌ها نخست در ذهن بشر شکل میگیرد، پس دفاع از صلح نیز باید از ذهن بشر شروع شود" شکل گرفت. "یونسکو" مرکب از شش حرف لاتین است که هر حرف آن معرف یکی از کلمات تشکیل دهنده این سازمان میباشد و به تنهایی هیچگونه معنی نمیدهد.

نمایندگان کشورهای آسیای میانه، خاورمیانه و آسیای جنوبی نیز پس از آن به پای امضای اساسنامه "یونسکو" رفتند که از آنجمله ایران در ۴ نوامبر ۱۹۴۶ و افغانستان در نوامبر ۲۰۰۳ اساسنامه یونسکو را امضاء نمودند.

مدیرکل "یونسکو" توسط کنفرانس عمومی و برای مدت شش سال انتخاب میشود. در دهه ۱۹۸۰، "یونسکو" تحت نفوذ افکار ضد امریکایی روشنفکرانی قرار داشت که میتوان از آنجمله شخص "فدریکو مایور" که تبعه اسپانیا بود و تمایلات چپ‌گرایانه و ضد امریکایی و ضد انگلیسی داشت، را نام برد. به این اساس کار به جایی رسید که امریکا در سال ۱۹۸۴ و انگلستان در سال ۱۹۸۵ "یونسکو" را به حالت اعتراض آمیز و قهری ترک کردند. انگلستان در سال ۱۹۹۷ و امریکا در سال ۲۰۰۳ مجدداً به این سازمان برگشتند.

نامعادله پیچیده دخل و خرچ زندگی خویش در مانده است. روز معلم چه جهانی و چه در سطح ملی، برای معلم جزء غم و اندوه کدام دستاورد دیگری در افغانستان مستعمره - نیمه فئودالی، ندارد.

شرح درد و رنج معلمین افغانستانی نقل مجالس و محافل گوناگون در کشور است. در حالیکه نظام آموزشی جامعه به دلیل هجوم نیروهای اشغالگر امپریالیستی به سردمداری امپریالیزم لجام گسیخته امریکا و روی کار آمدن دولتی دست نشانده و مزدور گرفتار رکود و بحران گردیده است. ما همچنان درگیر بحث های پایان ناپذیر در مورد تقدم و تاخر تعلیم بر تربیت و ماجراهای گزینش معلمان و تغییرات چندین باره کتاب های علوم انسانی و علوم اجتماعی برای تطبیق روایت های تاریخی با وقایع و تحلیل های روز و اخیرا بحث های تعلیم و تربیه روبرو هستیم، در حالیکه ریشه اصل مشکلات در استعمار کشور توسط ارتش جهان خوار امپریالیستی و روی کار آمدن رژیم مزدور کرسی که غلام حلقه بگوش امپریالیستهاست میباشد اما متأسفانه معلمان کشور مهر سکوت بر لب گذاشته اند.

بدین اساس باید به صراحت گفت که روز معلم چه بصورت ملی و چه به صورت بین المللی برگزار گردد تا زمانیکه سمت و سوی واحدی علیه قدرتهای امپریالیستی و دولت دست نشانده کرسی نگیرد و تا زمانیکه معلمان کشور آگاهی سیاسی را در میان شاگردان مکاتب دامن نزنند و تا هنگامیکه مقاومت ملی، مردمی و انقلابی در تمامی ابعاد همه گیر و مستولی نشود، جایگاه معلمین کشور ازین هم نازلتر خواهد بود.

اتحادیه های معلمین دسترسی پیدا نکنند و تا هنگامیکه از حق و حقوق و مزایای ارزش معنوی خود اطلاع نداشته باشند و شعور سیاسی را در میان نوجوانان و جوانان کشور دامن نزنند، دولت پویشالی کرسی هیچگونه توجهی به امور و مسائل معلمین کشور نخواهد داشت. بلکه روز به روز با تقویه هرچه بیشتر سکتورهای خصوصی و روند رو به رشد فقر معلمین و ضربه زدن بر پیکر معارف کشور از هرگونه جنایت و خیانتی دریغ نخواهد کرد. چرا؟ چون یکی از پالیسی های عمده امپریالیستها در کشور بازسازی مستعمراتی فرهنگی - اجتماعی - سیاسی افغانستان است. امپریالیستها در تمامی عرصه ها فعالانه میخوانند تا جوانان کشور را بر محور تسلیم طلبی و انقیاد پذیری هرچه بیشتر گره زده و آنها را به موجوداتی بی ماهیت مبدل نمایند. اما کور خوانده اند!

نسل جوانان کشور که بیشتر آنان را دهقانان جوان و کارگران جوان و اقشار غیر تحصیل کرده تشکیل داده است در طول روند تاریخ در مقابل جنایات و چپاولگری های کشورهای بیگانه دلیرانه صف ارائی کرده و به مبارزه برخاسته اند. اینک باردیگر نوبت جوانان سلحشور افغانستانی است که بر محور مبارزات حق طلبانه و مقاومت طلبانه ملی، مردمی و انقلابی برای پیشبرد هرچه بیشتر و هماهنگ تر آن صف ارائی کنند.

یقینا که معلمین جوان افغانستانی خود به عنوان روشنفکر جامعه و کسی که میتواند ایده های پاک به ذهن و ضمیر فرزندان این آب و خاک هدیه کند میتواند در حد توان خویش ازین مزایا یعنی پیشبرد هرچه بیشتر مبارزات سیاسی صنفی خود متشکل شوند.

اگر چه ما با یکمقدار دلسردی های معلمین جوان کشور روبرو هستیم و دلیل آن هم مشخص است، معلمی دیگر الگوی جوانان نیست و افراد تحصیل کرده و باهوش دیگر داوطلب شغل معلمی نیستند. معلم دیگر به شغل خود افتخار نمیکند. معلم انسانی ژنده پوش، غمگین و مضطرب است که در حل

یک سوم از جمعیت ۶۰ میلیونی معلمان جهان زیر خط فقر زندگی میکنند. سطح زندگی و رفاه معلمان در کشورهای دیگر نیز سال به سال کاهش میابد و جاذبه های شغلی معلمین برای جوانان جویای کار، کمتر میشود و دلیل آن غیر از استثمار طبقاتی جوامع و نفوذ و تسلط امپریالیزم جهانخوار بر کشورهای نیمه مستعمره و مستعمرات آن چیز دیگری نمیتواند باشد.

تاریخ ۵ اکتوبر مصادف با ۱۳ میزان به این دلیل به عنوان روز معلم برگزیده شده که صدور بیانیه مشترک "یونسکو" و "سازمان بین المللی کار - ILO" پیرامون وضعیت استادان جهان در روز ۵ اکتوبر ۱۹۹۶ به امضاء رسید. در تاریخ ۵ اکتوبر ۱۹۹۶ پس از کنفرانس ویژه مقام و منزلت معلم که توسط "یونسکو" در شهر پاریس - فرانسه برگزار گردید توصیه نامه ای در ۱۳ فصل و ۱۴۶ ماده پیرامون اهمیت و منزلت مقام معلم، تدوین گردید.

اما متأسفانه در افغانستان کنونی، نه تنها روز جهانی معلم جشن گرفته نمیشود، بلکه حتی در تقویم های سال نیز هیچ نامی ازین روز برده نشده و حتی وزارت معارف رژیم، نیز یک تشکر خشک و خالی را در روز جهانی معلم از معلمان دریغ کرده است. دولت دست نشانده حامی منافع امپریالیستها مهر سکوت بر لب میگذارد و ازین روز هیچ یادی به عمل نمی آورد.

مشکلات عمده ای که سرراه معلمین کشور قرار گرفته است، ناشی از عدم هماهنگی و بسیج تشکلاتی معلمان جوان کشور است. معلمین جوان کشور باید به این مسئله پی ببرند که تا آن هنگامیکه به تشکلات مستقل

چرا سوم جوزا، روز معلم است؟

شاعر - سوم جوزای ۱۳۸۹

برای رسیدن به این پاسخ که چرا سوم جوزا روز معلم شناخته شده است، خوب خواهد بود تا به پیشینه تاریخی این روز نظر اندازیم. اینکه چرا و به چه دلیل این روز به عنوان روز تاریخی معلم در کشور به ثبت رسیده و یک روز شناخته شده جا خورده است عده ای ریشه های تاریخی این روز را به اعتصاب همگانی معلمین لیسه بی بی مهر و ولایت کابل که در سال ۱۳۵۱ خورشیدی در اعتراض به دولت ظاهر شاه براه افتاده بود نسبت میدهند.

سال ۱۳۵۰ خورشیدی که تمامی مردمان کشور به قحطی و خشکسالی نهایتاً شدیدی روبرو شده بودند، باعث شده بود تا تعداد زیادی از هموطنان ما از سبب گرسنگی و مریضی از بین بروند. از حمل سال ۱۳۵۱ اقشار روشنفکر تجمعات و محافلی را علیه دولت وقت تشکیل داده و کوشش به سازماندهی آن نمودند. زمینه اعتراضات باعث شد تا اولین گام حرکت اعتراضی را در همان سال معلمین لیسه بی بی مهر و روی دست بگیرند. بدین خاطر بود که سوم جوزای ۱۳۵۱ با اعتصاب معلمان این لیسه آغاز یافت. معلمان که از عدم دریافت معاشات چند ماهه خود شاکی بودند، دست به اعتصاب زده و درکنار آن با صدور قطعنامه ای از دولت ظاهر شاه خواهان رسیدگی فوری به وضعیت معلمین مکاتب کابل شدند. اما این اعتصاب تنها در کابل خلاصه نشد و دیری نپایید که به دیگر ولایات نیز سرایت کرد. ولایات غزنی، قندهار، هلمند، فراه، بدخشان، مزار، فاریاب، هرات و غور یکی پی دیگری همسوئی خویش را با این اعتصاب نشان دادند و حمایت خویش را اعلام نمودند و آنرا در ابعاد بیشتری دامن زدند.

اعتصاب معلمان از سوم جوزای همان سال شروع شد و تا ششم میزان همان سال ادامه یافت. معلمان از رقتن به صنوف خودداری کرده و در پیوند تنگاتنگ به بسیج معلمین مکاتب و تظاهرات های علنی در بیرون از مکاتب که به کمک شاگردان براه افتاده بود دست زدند. این سطح اعتراضات و راهپیمائی ها، دولت ظاهر شاه را به لرزه انداخت و راه چاره را در سرکوب خونین معلمین گرفت.

اعتصابات با سرکوب خونین دولت ظاهر شاهی روبرو بود. معلمان که با سرکوب رژیم وقت روبرو شدند طرح "اتحادیه ملی مستقل معلمان" را علم کرده و از دولت خواهان به رسمیت شناختن این اتحادیه شدند، در قطعنامه شانزده ماده ای که به امضای "اتحادیه ملی مستقل معلمین" در سرطان همان سال به نشر رسید، اتحاد و همبستگی بیشتر معلمان کشور را بخود جلب نمود. اما دولت به خواسته های معلمین وقعی نگذاشت و به سرکوب خود ادامه داد، از لت و کوب معلمان گرفته تا

گرفتاری و حبس، از برهم زدن اجتماعات متعلمین مکاتب گرفته تا یورش بر نیروی شورش، از هرترفندی برای خاموش ساختن صدای معلمین استفاده نمود ولی معلمین خاموش ننشستند و بخاطر احقاق حقوق خود مبارزات خود را در پیوند فشرده و بسیج هرچه بیشتر متعلمین و انتقال آگاهی و شعور سیاسی به آنان و دامن زدن مباحث سیاسی در درون مکاتب ادامه دادند.

این اعتصاب چهارماه را در برگرفت و نهایتاً به پیروزی معلمین ختم گردید و دولت رسماً اتحادیه معلمان را در میزان همان سال به رسمیت شناخت. زمستان همان سال به نسبت تلافی از اتلاف وقت، مکاتب باز بود و تلافی چهارماه اعتصاب در زمستان همان سال پوره شد تا شاگردان از دروس محوله خویش عقب نمانند.

بعد از فروپاشی قدرت سلطنتی در کشور و کودتای سال ۱۳۵۲ داوود خان، وزارت معارف افغانستان طی اطلاعیه رسمی اعلام نمود که روز معلم را همه ساله سر از ثور ۱۳۵۳ بمناسبت تجلیل از روز ملی معلم جشن خواهد گرفت. بدین اساس روز ملی معلم به تاریخ ۱۲ ثور همان سال به تصویب وزارت معارف رسید و از طرف رژیم وقت بعنوان یک روز شناخته شده در میان معلمین دامن خورد. تا زمانیکه داوود خان بر سر قدرت بود، همه ساله ۱۱ ثور را بمناسبت تجلیل از روز جهانی کارگر (کاریدی) و ۱۲ ثور بمناسبت روز ملی معلمین (کارفکری) جشن میگرفتند.

بعد از کودتای ننگین هفت ثور که توسط بانده مزدور "خلق" و پرچم در سال ۱۳۵۷ بوقوع پیوست و زمینه ساز اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم شوروی گردید، وزارت معارف رژیم، اطلاعیه ای صادر کرد که روز معلم از ۱۲ ثور به سوم جوزا تغییر یافته است و دلیل آنرا آغاز اعتصاب معلمان لیسه بی بی مهر و ولایت کابل در سوم جوزای ۱۳۵۱ برشمرد. بعد از آن همه ساله تا هنگام فروپاشی دولت نجیب و غصب قدرت سیاسی توسط بانده مرتجع اخوان در سال ۱۳۷۱ سوم جوزا بمناسبت روز معلم به رسمیت شناخته میشد. در سال ۱۳۷۱ دولت برهان الدین ربانی طی اطلاعیه ای اعلام داشت که روز معلم را از سوم جوزا به ۱۷ ماه رمضان انتقال داده است، و دلیل آنرا روز بعثت پیامبر مسلمان جهان ذکر کردند. سالهای ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ تجلیل روز معلم همان ۱۷ رمضان محک خورد اما چون این روز از لحاظ نجومی تغییراتی در پی داشت، در سال ۱۳۷۴ وزارت معارف وقت دوباره سوم جوزا بعنوان روز ملی معلم برگزید. از آن پس همه ساله معلمان افغانستان با سوم جوزا بمناسبت تجلیل از روز ملی معلمین در کشور روبرو هستند.

تظاهرات محصلین دانشگاه های کابل در حمایت از روستاییان بهسود و دایمیرداد

در مقابل تجاوز وحشیانه نیروهای مسلح بنام کوچیها

و فئودال کمپرادور تحت نام کوچی ها که در تباری با حلقاتی از رژیم انجام می دهند، خشم و انزجار قاطبه خلق کشور و از جمله دانشجویان را برانگیختند.

محصلین دانشگاه های شهر کابل در یک گردهمایی بی سابقه و گسترده خشم و انزجار شان علیه دولت مزدور کرزی و حلقات و عناصری که در این فاجعه دست داشتند، ابراز کردند و برخوردهای توطئه گرانه و خائینانه آنها را محکوم نمودند.

سالهای قبل نیز محصلین تلاش نمودند، تا با گردهمایی شان حرکت های پشت برده این توطئه سیاسی را افشاء نمایند؛ اما با نفوذ عمال رژیم و عناصری از احزاب مزدور آگاهانه به بهانه های مختلف و ایجاد نفاق ملی، مانع این گردهمایی ها و تظاهرات محصلین میشدند. اما امسال محصلین با برخوردهای آگاهانه شان توانستند، جلو توطئه ها را بگیرند و گردهمایی گسترده محصلین دانشگاه های شهر کابل را به راه اندازند.

گر چه با نفوذ بعضی از عوامل دولت و عناصر وابسته به حزب وحدت "... خلیلی و محقق" در داخل " کمیته برگزاری تظاهرات دانشجویی" سبب به عقب انداختن تظاهرات گردیدند، اما نتوانستند جلوی این تظاهرات را بگیرند.

در روز تظاهرات عمال مربوط به دولت و احزاب فوق الذکر اخلاگری و مزاحمت زیادی نمودند. عده ای از گماشتگان حزب وحدت محقق زیر نام محصلین، وارد صفوف تظاهر کنندگان شدند که هدف شان اخلال و مخالفت به هرگونه شعار علیه حزب وحدت و شخص محقق بود.

با تمام این اخلاگری ها و سنگ اندازی ها تظاهرات محصلین به دادن شعارها و سخنرانی های تعدادی از محصلین و با خواندن قطعنامه ای پایان یافت.

سخنرانان محصلین به طرح این سوال که چرا همه ساله این جنایت تکرار می شود؟ و چرا این معضل از بنیاد حل نمی گردد؟ به بررسی موضوع پرداختند و خاطر نشان ساختند که حلقات معینی در درون رژیم، در پشت قضیه دست دارند و آگاهانه نمی خواهند مسئله حل شود، بلکه این مسئله را به عنوان یک عامل تفرقه افگانه میان مردم

تجاوز نیروهای مسلح، به نام کوچی ها بر روستاییان هزاره بهسود و دایمیرداد، بتاريخ بیست ششم ماه ثور سال ۱۳۸۹، بر میگردد به سیاه ترین زمان در تاریخ کشور!

یکصد و نوزده سال قبل (۱۸۹۱-۱۸۹۲) تحت نظام مسلط مستعمره- فئودالی عبدالرحمن، امیر مستبد و خون آشام کشور اساس و بنیاد این ستم را گذاشت.

امیرعبدالرحمن مستمری خوار استعمار خون آشام بریتانیا، بعد از سرکوب وحشیانه و خونین شورش مردم هزاره، هزاران خانواده مظلوم را بی خانمان واز خانه و کاشانه شان در داخل و خارج کشور آواره ساخت.

با صدور فرمان خائینانه و ظالمانه ای که بنابر مفاد آن کوچیهای پشتون مجاز بود، چراگاه های مناطق مرکزی مربوط به هزاره ها، را تصرف نمایند؛ امیر مستبد از این نیروی مهاجم همیشه علیه سرکوب مردمان مظلوم هزاره استفاده کرد.

پسران و دختران جوان هزاره که طبق مجوز شرعی خرید و فروش می شدند، عبدالرحمن ستمگر نه تنها اینکه به این عمل غیر انسانی مخالفت نکرد بلکه آنرا قانونا مجاز دانست. این عمل ناشایسته تا زمان حکومت امیر امان الله و کسب استقلال ادامه یافت. اما آنچه که بایست یاد آورشد همنوایی مستبدین، اربابان و فئودالان محلی با امیر ستمگر، بود.

در این مدت نه سال، تحت حکومت مزدور کرزی درگیری هایی که میان کوچیها و مناطق هزاره نشین بهسود و دایمیرداد به وقوع پیوست، تعداد بسیاری از مردم منطقه و کوچیها کشته و زخمی شده اند.

طی این چند سال اخیر تحت نام کوچی ها گروه هایی تا دندان مسلح بالای مردم منطقه بهسود و دایمیرداد حمله ور شدند و خانه های مردم را آتش زدند تعداد زیادی را به گلوله بستند و مردم بیگناه را آواره نمودند. مسئله مهم این است که چرا همه ساله این جنایت و فاجعه رخ می دهد و هیچ اقدام عملی برای حل آن در نظر گرفته نمی شود، بلکه هر بار رژیم با پا در میانی ظاهراً قضیه را ماستمالی می نمایند!!

این عمل جنایتکارانه و خائینانه که مشت بورژوا کمپرادور

و شمار زیادی از اهالی منطقه آواره و بی خانمان گردیده اند.

این تهاجم سازمان یافته کوچی ها نه تنها امسال از میان مردم ستمدیده بهسود و دایمیرداد قربانی گرفت، بلکه سالها به مثابه ابزار نفاق افکنانه در دست طبقات حاکم، میان پشتون ها و سایر ملیت های تحت ستم استفاده شده است، اما دریغا که دامنه کشتارها و خانه سوزی های امسال نسبت به سالهای گذشته بسیار گسترده و وسیع بوده است.

با این وجود هیأت حاکمه دولتی که شامل تمام ارگان های اجراییه، قضاییه و قانونگذاری میباشد، نه تنها اینکه قبل از وقوع این فاجعه نخواستند جلو آنرا بگیرند، بلکه در طول این مدت که خانه ها به آتش کشیده می شوند، مردمان مظلوم و ستمدیده، آواره و به قتل می رسند، هیچ اقدامی برای جلوگیری از تداوم این جنایت به جزء رفتارهای فریبکارانه، عمل دیگری انجام نداده اند.

بنابراین، ما محصلین دانشگاه های شهر کابل، نه تنها این توطئه را افشاء و از مردمی که مورد تجاوز قرار گرفته اند، حمایت می نماییم، بلکه موارد ذیل را برای حل فوری و دایمی معضله اعلام می داریم:

- ۱- قطع فوری و همیشگی حملات مسلحانه کوچیها بر بهسود و دایمیرداد؛
- ۲- خروج فوری کوچی ها از مناطق بهسود و دایمیرداد؛
- ۳- جبران خسارات مالی مردم آسیب دیده توسط دولت؛
- ۴- محاکمه قاتلان حادثه بهسود و دایمیرداد؛
- ۵- حل بنیادی معضل کوچی ها، از طریق اسکان دایمی آنها؛
- ۶- ایجاد محکمه ویژه برای پیگیری و بررسی جنایات و مسائل حقوقی آن.

در صورتی که دولت در مدت یک هفته به خواسته های ما محصلین رسیدگی نکند، ما مصمم و متعهد هستیم که به اعتراضات مدنی خویش به اشکال مختلف ادامه خواهیم داد.

کمیته برگزاری مظاهره دانشجویی

تاریخ: روز یکشنبه؛ ۲ جوازی ۱۳۸۹ هجری - خورشیدی

ملیت های ساکن در کشور حفظ می نمایند. در کل، این تظاهرات نخستین تظاهرات مستقلانه محصلین بود که با شرکت بیش از ۳۰۰۰ محصل از دانشگاه های مختلف دولتی و خصوصی شهر کابل برگزار گردید. یکی از برازندگی های این تظاهرات شرکت و حضور گسترده دختران محصل در آن بود. این تظاهرات در ایجاد همبستگی، خود آگاهی و رشد شعور اجتماعی و دانش سیاسی در میان محصلین نقش فوق العاده ارزنده ای داشت.

این شعارها در متن تظاهرات سر داده شدند:
شعارها:

- راه حل بنیادی معضل کوچیها، اسکان دادن آنهاست!
 - هجوم سامان یافته کوچی نماها را محکوم مینمائیم!
 - کوچیها هرچه زودتر منطقه بهسود و دایمیرداد را ترک کنند!
 - قاتلان حادثه وحشتناک بهسود و دایمیرداد محاکمه شوند!
 - دولت باید به آسیب دیدگان حادثه غرامت بپردازد!
 - دست تان را از معامله کوتاه کنید!
 - اقدام عملی، نه فرمان کاغذی!
 - سلاح دست کوچی، خود شاهد است دیگر چه!
 - مردم داغدار است، کزری شرمسار است!
 - زنده باد آزادی، زنده باد برابری!
 - مرگ بر تجاوز گران!
 - مرگ بر تبعیض گرایان!
 - مرگ بر ظالمان!
 - مرگ بر فاشیزم!
 - مرگ بر شئونیزم!
 - مرگ بر استبداد!
- در اخیر تظاهرات قطعنامه ذیل توسط یک تن از محصلات به خوانش گرفته شد:

قطعه نامه

یک هفته از آغاز تجاوز وحشیانه تحت نام کوچی ها بالای ولسوالی بهسود و دایمیرداد ولایت میدان وردک می گذرد. در اثر این حملات وحشیانه ده ها تن مردم بی دفاع، کشته و زخمی و صدها خانه به آتش کشیده شده

مصاحبه

با محصلین دانشگاه های کابل

باشند وارد می کنند و به هر قیمتی که دلشان بخواهد می فروشند و دولت هم هیچ کنترولی کرده نمی تواند، چون آزادی فردی (لیبرالیزم) و بازار آزاد در جامعه حاکم است.

توفان: آیا به نظر شما افغانستان یک کشور مستقل است؟

خ: افغانستان یک کشور مستعمره است، چون امریکایی ها آگاهانه برای استثمار افغانستانی ها بازار آزاد را انتخاب نموده اند، و از این طریق می توانند به راحتی از مغز استخوان های توده ها استفاده کنند.

توفان: بنابر اظهارات اخیر رئیس جمهور افغانستان و سفر وی به کشورهای منطقه، آیا افغانستان یک میدان خوب برای رقابت های کشورهای غربی نیست؟

خ: از اظهارات اخیر کرزی چیزی نمی دانم، اما یقیناً افغانستان لابر اتوار جنگی و تسلیحاتی امریکا و متحدینش هست. چون وقتی وارد افغانستان شدند، از مخرب ترین سلاح های اتمی و کیمیایی شان برای قتل عام مردم بی گناه این مرز و بوم استفاده نمودند و اینها به نحوی برای بازاریابی سلاح های شان افغانستان را به آزمایشگاه تسلیحاتی مبدل ساخته اند.

توفان: راه نجات افغانستان و رهایی آنرا در چه می بینید؟

خ: بیسوادی بزرگترین مشکل مردمان افغانستان است. تا وقتی که مردم افغانستان به یک شعور فکری- سیاسی- اقتصادی و اجتماعی نرسند، افغانستان به حالت خودش باقی خواهد ماند. این بیسوادی تحفه گرانیامیه استعمار و غرب است که در طول تاریخ به مردم افغانستان اهداء شده است.

این کار ما، تو- و هر جوانی میهن پرست دیگر است که به مردم این مرز و بوم آگاهی سیاسی بدهیم، نه دولت کرزی این کار را می کند و نه هم موسسات خارجی؛ زیرا این پروسه و فرایند باسواد کردن به ضرر اینهاست، چون وقتی مردم آگاه شوند دیگر جایی برای امریکا و هم پیمانان آن نخواهد بود.

توفان: مسئولیت جوانان میهن در قبال کشورش

محصلین یا دانشجویان، قشر باسواد و آگاه جامعه اند. سطح سواد محصلان باید تا سرحد آگاهی اجتماعی و شعور سیاسی در میان آنها ارتقاء نماید. دانشجویان باید به اندیشه و دانش نوین و دموکراتیک مسلح شوند، در غیر آن، به عناصر و پیچه مهره های نظامی بدل خواهند شد که به نحوی از انحاء در خدمت رژیم پوشالی و اشغالگران قرار خواهند گرفت.

ناگفته پیداست که اکثریت دانشجویان را جوانان تشکیل می دهند. جوانانی که آینده متعلق به آنهاست. اما متأسفانه وضعیتی را که دانشجویان جوان از لحاظ درسی در دورن دانشگاه های افغانستان دارند فوق العاده تاسف بار است. موجودیت اساتید کم تجربه و با سطح دانشی نازل، سیستم درسی کلاسیک و غیرعلمی، مدیریتی ضعیف در طرح و برنامه ریزی بخاطر ارتقاء ظرفیت های معنوی دانشجویان جوان، کمبود لابر اتوارها و آزمایشگاه های علمی و عملی، کمبود کتابخانه های غنی بخاطر استفاده مزید محصلان، عدم اجازه دخالت مستقیم دانشجویان جوان در امورات سیاسی کشور توسط مقامات ذیصلاح دانشگاه ها و حکایت از وضعیت آشفته فضای حاکم دانشگاه های کشور میکند. ما برای شناخت از سطح بینش اجتماعی و دانش سیاسی محصلان، با سه تن از دانشجویان دانشگاه های کابل مصاحبه ای انجام داده ایم که اینک خدمت خواننده گان " پیکار " تقدیم می نمایم:

توفان: لطفاً خود را معرفی کنید.

خ: نام من "خ" است و در دیپارتمنت روسی دانشگاه تعلیم و تربیه درس می خوانم.

توفان: به عنوان یک دانشجوی وضعیت افغانستان را چگونه بررسی می کنید؟

خ: در افغانستان سیستم بازار آزاد مشکلزاترین سیستم است، چون این سیستم برای ما مردم بیچاره هیچ پیامدی بجز فقر، تنگدستی و غیره ندارد و نه خواهد داشت، اما برای افراد اشراف و سرمایه دار بهترین خواهد بود، چون هر کالای اقتصادی ای که خواسته

چیست؟

خ: جوانان باید با تحلیل گذشته و بررسی حال آینده این دیار را پیش بینی کرده و برای راه حل مشکلات افغانستان بیاندیشند و اگر می‌خواهند افغانستان به یک کشور آزاد، مترقی و متحد تبدیل شود باید هر افغانستانی به منافع ملی و وحدت اقوام فکر کنند.

توفان: پیام شما برای دانشجویان چیست؟

خ: فقط یک جمله: به اهداف بزرگتر و بهترتر فکر کنید؛ چون انسان‌های بزرگ فکرش به قدر همتش هست.

xxxx

توفان: لطفاً خود را معرفی کنید.

ن.ا.م: ن.ا.م. هستم، محصل صنف اول دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دانشگاه کابل.

توفان: اوضاع و شرایط کنونی افغانستان را چگونه بررسی می‌کنید؟

ن.ا.م: وضعیت افغانستان از هر نگاه بغرنج و پیچیده است!، امریکا برای رسیدن به آسیای میانه، سوریه، ایران و... کشورمان را مورد تجاوز قرار داده و مردمان کشور را قتل عام می‌کند.

توفان: افغانستان یک کشور مستعمره است یا آزاد و چرا؟
ن.ا.م: وقتی ما نظری بر وضعیت فعلی کشور داشته باشیم کاملاً آشکار است که ما از نگاه سیاسی آزاد نیستیم، زیرا هر برنامه‌ای را که ما به نفع مردم پی ریزی کنیم، به نحوی از طرف امریکا و هم‌پیمانانش رد و خنثی می‌گردد و همین‌طور ما از نگاه فرهنگی و عقیده‌تی نیز مورد تهاجم قرار گرفته‌ایم. چنانچه شما بصورت عینی می‌بینید که روسپیگری، آزادی غربی، و غیره به اوجش رسیده است و اگر ما از نگاه اسلام و شریعت به پدیده تجاوز نظر اندازیم، خواهی فهمید که هر آن وقتیکه کشور توسط کافران و بیگانگان مورد تجاوز قرار گیرد، جهاد در مقابل آنها واجب است؛ در این وضعیت جهاد مقدم بر نماز است و هر مسلمانی که نماز می‌خواند نمازش قابل قبول نیست زیرا در آن کشور نماز جمع باطل است. چنین وضعیتی برای ما قابل تحمل نیست.

توفان: مسئولیت جوانان در قبال کشورشان چیست؟

ن.ا.م: جوانان دو رسالت و مسئولیت تاریخی و انسانی به دوش شان گذاشته شده است؛ نخست برای یکپارچگی

و متحد ساختن مردم برای آنان آگاهی بدهند و دوم برای افغانستانی آزاد از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نمایند.
جوانان باید آگاهی کسب کرده و مسیر زندگی کردن شانرا انتخاب کنند تا افراد دیگری از این نیروی فوق العاده انسانی استفاده سوء نموده و مورد استثمار قرار ندهند.

اما چیزی که مرا رنج می‌دهد، نبود یک تشکیلات ملی و مردمی می‌باشد تا بتواند مردم را سازماندهی کند.
توفان: پیام شما برای جوانان بخصوص دانشجویان چیست؟

ن.ا.م: پیام به جوانان این است که با مطالعه تاریخ جهان و الهام‌گیری از آن که دیگران چگونه توانستند، خودشان را از قید و بند استعمار و استثمار نجات داده، افغانستان را نیز بتوانیم از بردگی نجات دهیم.

xxxx

توفان: با تشکر از اینکه به ما وقت دادی، امکان دارد، خودت را معرفی کنی؟

م: م. هستم. محصل صنف دوم - پوهنحی زراعت پوهنتون کابل.

توفان: خانم م، شما به عنوان یک دانشجوی آگاه، وضعیت کنونی افغانستان را چگونه تحلیل می‌کنید؟
م: افغانستان کشوریست مستعمره، و از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشوریست عقب مانده و مردم آن نیز مقلد فرهنگ‌های غربی.

توفان: وضعیت زنان افغانستان را چگونه بررسی می‌کنید؟

م: نظر به وضعیت دوران طالبان بهتر است، اما گفته می‌توانیم که در طول تاریخ زنان آزاد نبوده‌اند و زنان افغانستان باید برای کسب حقوقشان به فعالیت‌های سیاسی دست یابند و کوشش نمایند تا از نظر مالی و اقتصادی آزاد شوند.

توفان: پیام‌تان برای زنان و جوانان کشور چیست؟

م: جوانان کشور با انرژی کامل درس بخوانند و آگاهی کسب کنند، چون راه‌هایی و تغییر بدون آگاهی احمقانه است، بنابراین برای رسیدن به آزادی نیاز به آگاهی است و آن هم از طریق مطالعه امکان‌پذیر است.

این همه سنگرهای امنیتی به داخل کشور بخاطر چیست؟

نوشته ای از کامران:

اطراف مناطق نظامی شان کشیده شده، مسدود نمودن جاده های ورودی به این مناطق توسط نیروهای نظامی، گشت و گذار خائنین ملی با موترهای آخرین سیستم در مناطق مختلف شهرهای افغانستان و بخصوص شهر کابل، از یک طرف عبور و مرور عابرین پیاده را مختل نموده و از طرفی دیگر مانع کسب و کار مردم و ضیاع وقت شان گردیده است. وقتی مسیر سرک های داخلی شهر کابل را از نظر میگذرانیم بدین سنگرهای اشغالگران امپریالیستی و رژیم پوشالی برخورد میکنیم که این سنگرها از میدان هوایی کابل شروع به طرف پایگاه های بزرگ نظامی در هر گوشه و کنار کابل با مصارف گزاف اقتصادی اعمار شده اند. بطور نمونه چهار طرف ارگ ریاست جمهوری، قسمت ورودی به فروشگاه بزرگ افغان، چهارراهی صدارت، سرک وزیر اکبر خان، سرک وزارت داخله تا آخر شفاخانه امنیت، چهارراهی صحت عامه، اطراف سرک پارلمان، سرک مکروریان ها، پل محمود خان، شروع و ختم سرک شش درک، اطراف لیسه حبیبیه و غیره مناطق شهر کابل که دور از تصور است!

بهانه اشغالگران امپریالیستی از روز اولی که به افغانستان تهاجم نظامی شان را سمت و سوق دادند ادعای تامین امنیت و مبارزه با " تروریزم بین الملل " و " آزادی زنان از اسارت " بوده است، درحالیکه اگر چنین " بشردوستانه " وارد کشور شده اند و مسئله تجاوز و اشغالگری در میان نیست پس این همه سنگر بندی های استحکامات نظامی بخاطر چیست؟ آنچه مردمان ستمدیده کشور در طول حیات رژیم پوشالی و اربابان امپریالیستی اش در افغانستان تجربه کرده اند غیر از فلاکت و بدبختی، قتل و کشتار دسته جمعی، آوارگی، عوام فریبی، بیکاری، بدبختی، و غیره اموراتی که توده های ستمدیده افغانستانی را تحت فشارهای جسمی و روانی قرار داده چیزی بیش نبوده است، عده ای که تاب و تحمل مبارزه در مقابل این همه فجایع نداشته و یا به نتیجه ای مطلوبی دست نیافتند به خودسوزی ها و خودکشی ها توسل جسته اند و عده ای نیز به فرار از کشور بخاطر پیدا کردن لقمه نانی برای تامین معیشت زندگی شان اقدام نموده اند. آنچه مردمان ستمدیده کشور با چشم خود دیدند و با گوشت و پوست

درین مقاله میخواهم به بررسی ترس و رعب اشغالگران امپریالیستی و رژیم دست نشانده از توده های ستمدیده افغانستانی و گوشه ای از ورود سرمایه های امپریالیستی و بورژوازی کمپرادور در کشور پردازم.

ترس و رعب نیروهای اشغالگرامپریالیستی و مزدوران دست نشانده شان را از احاطه دیوارهای مستحکم کانکریتی در اطراف پایگاه های نظامی شان در نقاط مختلف کشور و همچنان در شهر کابل و حومه های آن میتوان بخوبی به تصویر کشید و آنرا دقیقاً درک کرد. ترس و رعب نیروهای اشغالگرامپریالیستی و اردوی پوشالی رژیم را در هنگام توقف و سایط و عراده جات در مسیر شاهراه ها و جاده ها و سرکهای کشور رامیتوان بخوبی دید. ترس و رعب نیروهای اشغالگرامپریالیستی و رژیم دست نشانده را از بمباران های کور و ظالمانه آنها بالای مردمان ستمدیده افغانستان و همچنان از کشتار دسته جمعی مردمان زحمتکش کشور در طول حاکمیت رژیم پوشالی و از آغاز کارزار تهاجم و لشکرکشی امپریالیستهای اشغالگر امریکایی را میتوان بخوبی بیان کرد. ترس و رعب اشغالگران امپریالیستی و رژیم پوشالی را از اعمار و بازسازی سنگرهای امنیتی در اقصی نقاط کشور بخوبی میتوان مشاهده کرد. تحکیم موقعیت های جنوپولیتیک، حساس و کلیدی و اعمار و بازسازی میدان های هوایی کشور را بخاطر دوام اشغال و حالت مستعمراتی افغانستان را میتوان بخوبی دید و حقایق بیشمار دیگری که میتوان پیرامون آن مطالب فراوانی بخاطر ترس و رعب اشغالگران امپریالیستی و دولت دست نشانده شان را یادداشت کرد.

این ترس و رعب اشغالگران امپریالیزم و رژیم پوشالی، از توده های دست خالی کشور بخاطر چیست؟
توده ای " که شب بادست خالی می کند آهنگ کاشانه و با شرمی غم آلوده -

بجای نان! پپای کودکانش اشک میریزد

و غمگین کودکان او -

بگردش در تضرع چون کبوترهای بی دانه"
سکوه های کانکریتی، دیوارهای آهنی، سنگرهای خاکی، دیوارهای اسکوئی و سیم های خاردار حلقوی که در

اشغالگران را قرارداد کرده و آنرا مطابق خواست آنها مورد تطبیق قرارداد داده اند. بطور نمونه شرکت ساختمانی راه بام در سال ۲۰۰۹ پروژه ای بالغ بر ۱۲۶ میلیون دالر را در مناطق خوست، ننگرهار، قندهار، فراه، کنرها، زابل، قندوز و کابل به مرحله اجراء درآورده که شامل اعمار و بازسازی مناطق پایگاهی نظامی اشغالگران در سرحدات افغانستان تحت نام پروژه بوردرپولیس (پولیس سرحدی) و اعمار مناطق کندک کشف، آمریت استخبارات، بخش جنائی و جزائی، زندانهای نظامی، قومندانی ها و غیره بوده است!

اینها گوشه ای از خیانت و وطن فروشی کسانی را به نمایش میگذارد که در مقابل سرمایه های امپریالیستی لیبیک گفته و سر تسلیم فرود آورده اند و از هرگونه خیانتی ابا نورزیده اند. اینها آنچه را انجام داده اند در خدمت منافع شخصی شان و در خدمت تحکیم هرچه بیشتر پایگاه های نظامی اشغالگران بوده است که این کار نه بعنوان شرکت های ساختمانی داخلی که باید در خدمت منافع ملی کشور به کار بیافتد بلکه در خدمت تحکیم سیطره هرچه بیشتر تهاجم اشغالگرانه ۴۴ کشور امپریالیستی میباشد. همچنان این شرکت های دیگر به حالت شرکت های کمپرادوری که وابسته سرمایه های امپریالیستی در کشور و مجری تطبیق اینچنین پروژه ها در خدمت دوام و بقاء حالت مستعمراتی کشوراند به شمار میروند.

این سرمایه داران انگلی که به جیب اربابان امپریالیستی شان وابسته اند، باید بدانند که در مقابل خلق کشورچه میکنند و در آینده بس نزدیک باید در مقابل خلق ستمدیده افغانستان جوابگو باشند.

ترس و رعب اشغالگران امپریالیستی از توده های ستمدیده کشور از یک طرف و تطبیق پروژه های بازسازی نظامی در خدمت دوام و بقاء حالت مستعمراتی کشور از طرف دیگر، فقط و فقط بخاطر حفظ سلطه شوم امپریالیستی بر کشور، دوام حالت مستعمراتی افغانستان، و خیانت و وطن فروشی مزدوران و غلامان حلقه بگوش شان میباشد.

دیر نخواهد بود که توده های رزمنده کشور و خلق ستمدیده این سرزمین در مقابل جنایات اسفبارشان دست به دست هم میدهند و مقاومت ملی، مردمی و انقلابی شان را با رهبری نیروی پیشاهنگ انقلابی شان به پیش سوق خواهند داد.

خود لمس کرده اند سلب آزادی و استقلال سیاسی شان درین برهه حساس زمانی توسط همین خائنین ملی و غلام های حلقه به گوش امپریالیستها تحت چتر حمایت اربابان اشغالگر امپریالیستی بوده است.

از زمان تجاوز نظامی اشغالگران امپریالیستی به کشور، اکثریت پروژه های ساختمانی که روی دست قرار گرفته است، پروژه های نظامی در خدمت دوام و بقاء استعمار کشور و اعمار مناطق پایگاهی بخاطر دوام اشغال کشور روی دست قرار داده شده که مجریان و تطبیق کنندگان اینگونه نقشه ها شرکت های ساختمانی، NGO - ها (سازمان های به اصطلاح غیر دولتی) و موسسات داخلی و خارجی که به زور اربابان اشغالگر امپریالیستی رقص و پایکوبی میکنند بوده است!

قرارداد ۳۰۰ میلیون دالری سرک هرات - قندهار و چندصد میلیون دالری سرک قندهار - کابل و به تعقیب آن قرارداد ۲۰۱ بیلیون دالری پروژه هایدروپاور که توسط موسسه خارجی لوئیس برجر (Louis Berger) از زمان تجاوز نظامی اشغالگران امپریالیستی به مرحله اجراء قرارداد شده فقط بخاطر تسلط هرچه بیشتر بر قراء و قصبات کشور، و عبور و مرور هرچه بیشتر وسایط سبک و ثقیل اشغالگران امپریالیستی بروی شاهراه های کشور بوده است که این موضوع در متن قرارداد این موسسه بخوبی هویدا است. طرح بازسازی میدان های هوایی کشور و مناطق پایگاهی نظامی اشغالگران امپریالیستی که توسط موسسه USAID و موسسه دیگری که مربوط به نیروهای ناتو تحت نام Corps of engineering است به مرحله اجراء درآمده که میلیارها دالر هزینه را در پی داشته است. اینگونه پروژه ها که در خدمت دوام و بقاء حالت مستعمراتی افغانستان به مرحله اجراء درآمده، اکثریت توسط شرکتها و موسسات خارجی و داخلی قرارداد شده و بعدا به مرحله اجراء درآمده است که یکتعداد ازین شرکتهای خارجی عبارتند از شرکت گلستان چوکوروی ترکیه، کولن ترکیه، بی اس سی هندوستان، شرکتهای ساختمانی کشور جاپان، موسسه میتاگ (METAG) ترکیه، تیتراک امریکا (Tetra Tack) و چند کمپنی دیگر؛ برعلاوه میتوان از چند شرکت ساختمانی داخلی قرار ذیل نام برد: شرکت ساختمانی پیروز بام، راه بام، فردا، وایس گلوبال، الاحسان، افغان آریا، شرکت امروز و چند موسسه داخلی دیگر که پروژه های نظامی

اعدام های زنجیره بی رژیم سفاک ایران را محکوم کنیم!

ممکن است اعدام های دسته جمعی آوارگان افغانستانی در ایران، آغاز باشد برای سرکوب خونین داخلی در ایران و پرده ساتری برای معاملات پشت پرده جمهوری اسلامی ایران با امپریالیستها. اعدام چند زندانی سیاسی ایرانی از جمله مبارزین اسیر کرد توسط جمهوری اسلامی ایران طی ماه ثور، خود نمونه بارز این سرکوب خونین داخلی به شمار می‌رود.

در هر حال نمیتوان علیه این جنایات سبعانه رژیم سفاک ایران و دوام قتل عام آوارگان افغانستانی در ایران سکوت اختیار کرد و شاهد کشتار بیرحمانه هموطنان مان توسط دولت جنایتکار جمهوری اسلامی ایران شد.

جوانان مبارز افغانستانی نباید این اعدام های زنجیره بی رژیم سفاک ایران را بی جواب بگذارند. اعدام جوانان آواره افغانستانی در ایران بطور کل، نشانه گیری جنایات سبعانه مرتجعین ایرانی و همچنان نشانه گیری سبعانه حکومت دست نشانده کرزی به سوی تمام جوانان مبارز هر دو کشور است!

جوانان باید این آگاهی سیاسی را در خود پرورش دهند که بدون سازماندهی، همبستگی و تشکیلات منظم انقلابی، نمیتوان اشغالگران امپریالیستی و حکومت دست نشانده شان در افغانستان را و همچنان دولت های ارتجاعی ای مثل جمهوری اسلامی ایران را از پای در آورد و سرنگون کرد.

" جنبش انقلابی جوانان افغانستان "، این جنایت ددمنشانه و ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران را که جوانان زحمتکش ما را مورد حمله قرار داده است، قاطعانه تقبیح می نماید و مصمم است که علیه دوام این جنایت بصورت جدی مبارزه نماید.

مرتجعین ببر کاغذی اند/ آنها باید بدانند که چنین جنایاتی هرگز نمیتواند صدای حق طلبانه جوانان را در گلو خفه نماید، بلکه برعکس، جنایات آنها تنها اراده مبارزاتی جوانان را در سرنگونی نظام پושالی و متزلزل شان مستحکم تر خواهد ساخت.

" جنبش انقلابی جوانان افغانستان " خود را در غم و اندوه ناشی از جانباختن این قربانیان سهیم می داند و با خانواده ها، رفقا و دوستان آنها عمیقاً احساس غم شریکی می نماید. باشد تا فریادهای حق طلبانه جوانان افغانستانی و ایرانی، با پیشبرد مبارزات هماهنگ منطقی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پושالی کرزی و دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران، بیشتر از پیش رسا تر و کوبنده تر گردد و سر انجام باعث سرنگونی این نظام های پושالی و ستمگر گردد.

به پیش به سوی برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پושالی!

پایدار باد همبستگی جوانان افغانستان - ایران و سایر نقاط جهان

" جنبش انقلابی جوانان افغانستان "

۲۸ ثور ۱۳۸۹

دولت جنایتکار جمهوری اسلامی ایران، تعداد زیادی از آوارگان افغانستانی در ایران را به زندان انداخته و از مدتی بدینسو یک تعداد این زندانیان را اعدام نموده است.

طبق آخرین اطلاعات رسیده از ایران، در حدود ۶۰۰۰ نفر از آوارگان افغانستانی در ایران در زندان های رژیم سفاک ایران به سر می‌برند که اکثریت آنان را جوانان زحمتکش افغانستانی تشکیل میدهد. این زندانیان که با اتهامات واهی از قبیل: نداشتن کارت مهاجرت، عبور غیر قانونی به ایران، دعوی تن به تن با صاحبکاران ایرانی، فروش مواد مخدر و عده ای هم با اتهامات دزدی و قتل به زندان افتاده اند، ماه ها و سالها در پشت میله های زندان بی سرنوشت می مانند و سر انجام در محاکمات ساختگی بدون داشتن حق دفاع از خود محکوم شناخته می شوند. در حدود ۵۰ فیصد این زندانیان محکوم به اعدام شناخته شده اند. طی ماه ثور امسال ۴۵ تن آنان به دار آویخته شده اند و جنازه هایشان به شکل فجیعی سلاخی گردیده و اعضای مهم بدن شان کشیده شده و سپس اجساد این قربانیان در بدل پول هنگفتی که از بازماندگان شان اخذ گردیده، به خانواده هایشان تحویل داده شده است.

با وجودی که در داخل و خارج از افغانستان، اعتراضات توده بی زیادی علیه این کشتار جمعی آوارگان افغانستانی در ایران، صورت گرفته است، اما رژیم دست نشانده حامد کرزی و اربابان اشغالگر امپریالیستی اش در برابر اینگونه جنایات سبعانه و ددمنشانه رژیم سفاک ایران سکوت اختیار کرده اند. دلیل ان روشن است. رژیم دست نشانده و پושالی حاکم بر افغانستان خود درین جرم و جنایت شریک بوده و از آن نفع میبرد. دولت جمهوری اسلامی ایران یکی از حامیان منطقی رژیم دست نشانده حامد کرزی شمرده میشود. با وجودی که دولت جمهوری اسلامی ایران گاهگاهی سرو صداهایی را در سطح منطقی در مخالفت علیه موجودیت قوای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان به راه می اندازد و حلقاتی از بنیادگرایان اسلامی مخالف رژیم را نیز کم و بیش حمایت میکند، اما بطور عمده یکی از حامیان منطقی رژیم پושالی بوده و مناسبات نیک با این رژیم داشته و دارد.

به هر حال، آنچه از افغانستانی هایی که واقعا در کار قاچاق مواد مخدر دست داشته و دستگیر شده اند عمدتاً کسانی اند که قاچاقبران و فروشندگان کوچک مستقل از شبکه های مرتبط با مراجع دولتی ایران و افغانستان را تشکیل میدهند. شبکه های قاچاق و فروش مواد مخدر که با رده های بالائی دولت ایران مرتبط اند برای آنکه این فروشندگان کوچک مستقل را از عرصه خارج نمایند، از طریق مامورین امنیتی دولت ایران دست به سرکوب آنان میزنند تا هم انحصاراً تجارت مواد مخدر را در دست داشته باشند و هم روپوشی برای جنایات خود بسازند که گویا آنها علیه مواد مخدر مبارزه می کنند.

بدین ترتیب از ۴۵ تن افغانستانی ای که تا حال در ایران اعدام شده اند ممکن است تعداد کمی از آنان واقعا در کار مواد مخدر دست داشته بوده باشند، اما اکثریت این افراد با دوسیه سازی های جعلی و ساختگی مقامات ایرانی به پای چوبه دار برده شده اند.

دانشجویان و انزواگرایی سیاسی

زلاند:

تاریخ بیانگر اصلی این واقعیت است که هیچ کشوری، هیچ مردمی و هیچ انسانی را کسی و یا کشوری دیگر، نتوانسته و نمی تواند تکامل دهد. به جزء توده های همان کشور خودشان که میتواند نقش کتلیست را داشته باشند.

کشورهای مترقی، پیشرفته و صنعتی همان طوریکه حالا بدان می نگرید، نبوده اند، بلکه این کشورها در اثر رشادت ها و قربانی های بیشمار توده ها و به خصوص نیروی پیش آهنگ مردمی، آگاه مبارز و قاطع، بنیان نهاده شده است.

چنانچه تاریخ اجتماعی بشر گواهی میدهد که رویدادهای تاریخی در عرصه های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حاصل مبارزات پیهم انسانها برای دستیابی به جایگاه واقعی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خویش در جامعه بوده و بدون شرکت فعال مردم قطعا چنین تحولات شگرفی به وقوع نمی پیوست.

یکی از نمونه های بارز این مبارزات، مبارزات جنبش های دانشجویی و روشنفکری در ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه را میتوان نام برد. گرچه این جنبش به پیروزی دست نیافت، اما موجب تزلزل رژیم جنرال "دوگل" گردید و هراسی گسترده در میان طبقات حاکم جوامع صنعتی پیشرفته ایجاد کرد که سرانجام رژیم "دوگل" با تکیه بر نیروهای ارتش، جنبش را به نحو خشونت آمیزی سرکوب نمود.

همینطور میتوان از جنبش های دانشجویی که در سال ۱۹۷۰ در روسیه شکوفا گردیده بود، نام برد.

در افغانستان نیز جنبش های دانشجویی دارای پیشینه تاریخی سرشار از پیروزی ها و افتخارات بوده است. بخصوص در دهه چهل تا شصت خورشیدی که نهضت ها و حرکت های دانشجویی به سرک های شهر سرازیر شده و رژیم مستبد و ارتجاعی وقت را به لرزه در آورده است.

اما سوال اینجاست که چرا در شرایط کنونی افغانستان، جوانان، بطور خاص، جوانان دانشگاهی در انزواگرایی سیاسی قرار داده شده اند؟

از جمله میتوان در کشورمان افغانستان عوامل عمده و حاشیه نشینی سیاسی را بر پنج نکته ذیل دانست:

۱- سه دهه جنگ و سیاست های عوامفربانه نیروهای ارتجاعی؛

۲- منع و به انزوا کشاندن آگاهانه جوانان دانشجویی از سیاست توسط رژیم یوشالی کنونی؛

۳- عدم امکانات کسب دانش سیاسی برای جوانان و دانشجویان؛

۴- ضعف نیروهای انقلابی و حضور کم رنگ آنها در صحنه سیاسی؛

۵- فقدان شناخت درست جوانان نسبت به پیشینه تاریخی جریان های سیاسی؛

جنگهای خانمانسوز جهادی ها در چند دهه اخیر در پهلوی همه ویرانی ها، قتل عام ها، کشتارهای دسته جمعی، فقر، آوارگی، وطن فروشی... باعث دوری و کناره گیری جوانان امروزی از سیاست نیز شده است.

اگر از محصلین در مورد وضعیت سیاسی افغانستان پرسیم در جواب خواهیم شنید که سیاست های چند دهه اخیر، کشور ما را به مخروبه مبدل کرده، باعث کشتن و آوارگی میلیون ها انسان شده، حالا وقت آن رسیده است تا در راه علم گام برداریم، نه در راه سیاست و سیاست چیزی جزء بیچارگی، کشتار و جنگ پیامد دیگری ندارد.

تنفر، انزجار و انزواگرایی جوانان از سیاست قابل درک است، زیرا آنها کسانی اند که با ایمان کامل و راسخ شان در راه آزادی، استقلال اقتصادی - سیاسی و پایه گذاری نظام انسانی در کشور قربانی های بیشماری داده اند. اما بعدا مشتی از خائنین و مرتجعین در راس قدرت قرار گرفته و درنگی بر بهبودی وضعیت مردم عامه نکرده است. دقیقا کسانی که با ایمان کامل و راسخشان در راه آزادی، استقلال اقتصادی - سیاسی، برابری و پایه گذاری نظام انسانی در کشور قربانی های بیشماری داده اما بعدا مشتی از خائنین و مرتجعین در راس قدرت قرار گرفته اند، باید تنفر، انزجار و انزواگرایی جوانان را از سیاست درک کرد.

اما باید فهمید که سیاست های کاذبانه و عوام فربانه ارتجاعی و برنامه های سیاسی دروغین جهادی ها چگونه بوده است و با سیاست انقلابی صادقانه و مردمی چه فرق دارد.

سیاست ارتجاعی، سیاستی است غیر انسانی و غیر انقلابی که بر اساس منافع و آرمان های طبقه ستمگر استخوان بندی شده و هرگز توده ای و مردمی نبوده و نیست.

جوانان با کشیدن خط قرمز میان این دو سیاست میتوانند درک کنند که جناح های سیاسی ارتجاعی چند دهه اخیر با سیاست های کاذبانه شان کشور را به زیر خط فقر، آوارگی، بیچارگی و بالاخره به بردگی و مستعمره مبدل کرده است

و هیچ پیامدی به بهبودی و شادکامی مردم فقیر این دیار نداشته است.

از یکطرف سیاست های فریبکارانه جهادی های و از طرف دیگر رژیم پوشالی کنونی هر دو آگاهانه جوانان را از مسیر و فعالیت های سیاسی دور نگهداشته و به مارجنالیزم (گوشه نشینی) سیاسی دعوت میکنند.

آیا تا به حال به این نکته توجه کرده اید که چرا اکثریت جوانان بخصوص متعلمین مکاتب، محصلان دانشگاه ها و کسانی که از دانشگاه هم فارغ میشوند، فاقد انگیزه سیاسی بوده و یا هم دارای انگیزه سیاسی ضعیف اند.

وقتی برای اولین بار به دانشگاه قدم میگذاریم، قبل از اینکه نامت در حضری درج شود باید تعهد کنی که فعالیت های سیاسی نمیکنی، در تظاهرات نمایان نمیشوی، بحث ضد رژیم، استعمار و ارتجاع نمیکنی، به کسی انگیزه سیاسی نمیدهی، فقط تنها کاری که باید بکنی این است که خاموش و ساکت باشی و لال بمانی و بس!

جوانان آن نیروی عظیم، پرقوت، آشوبگر، مبارز، شجاع و انقلابی اند که میتوانند با متحد شدن و سازمان یافتن شان هر رژیم پوشالی را از پا در آورند. به همین اساس است که از فعالیت های سیاسی در دانشگاه ها جلوگیری به عمل می آید.

کسب انگیزه سیاسی نیاز مبرم به استاد آگاه و سیاسی دارد، در حالیکه در افغانستان استادان اکثریت شان فاقد انگیزه سیاسی اند و کسی که خودش از شعور سیاسی محروم باشد، چگونه میتواند به دانشجویانش شور و شعور و آگاهی سیاسی بدهد؟! و یا استادانی هم هستند که انگیزه سیاسی شان را در خدمت همین رژیم قرار داده و هرچه فعال تر از دیگران به مارجنالیزم سیاسی جوانان می افزایند. چنین استادان جیره خوار مکاتب و دانشگاه ها بارها در سخنرانی ها، مجالس و نوشته های شان شاگردان را تشویق به فراگیری علم کتابهای نیم قرن پیش کرده و به آنها اعلام میدارند که مکتب یا دانشگاه مکان علمی و تربیوی است، نه سیاسی! و امروز جنگ، جنگ قلم است، نه سیاست! بناء از جوانان میخواهند که به درسهای شان مشغول بوده و به فعالیتهای سیاسی دست نزنند.

جای تعجب است که همین استادان جیره خوار همواره به گفته های اربابان شان مهر تایید گذاشته و به تفسیر آن می پردازند و در همین مکان علمی به فعالیت سیاسی شان ادامه میدهند.

کتابها و نوت های مکاتب و دانشگاه ها که از عمر درختان

صحن دانشگاه ها هم کهنه تر اند نیز نمیتوانند برای شاگردان و محصلان انگیزه، شعور و آگاهی سیاسی بدهند و این کتابها بطور دقیق از طرف رژیم پوشالی بررسی شده و برای تدریس آماده میگرددند و صفحاتی که با منافع اربابان داخلی و خارجی شان مغایرت داشته باشند را حذف میکنند، تا بال و پره های استعداد های جوانان را بریده و توانائی هایشان را در قبرستان عفونت بار دولت دفن کنند.

نکته سومی که به انزو اگرائی جوانان از سیاست می افزاید، عدم امکانات کسب دانش سیاسی است. کتابخانه ها در سطح کشور بسیار کم است و کتابهایی در آنجا یافت میشوند که از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ رژیم تصویب و مهر تایید نشرشان خورده باشد و آن کتابها، کتاب هایی نیست به جزء کتب غیر انقلابی و ترویجگر فرهنگ تسلیم طلبانه! اگر کتاب هایی بصورت انگشت نشان نیز یافت شوند، افراد کمی از آن مستفید خواهند شد و بسیار از جوانان از آن کتابها هیچ خبری ندارند؛ چون فرهنگ مطالعه میان دانشجویان آنقدر کم رنگ و بطی است که به چشم دیده نمیشود.

بعضی از محصلانی که دارای انگیزه سیاسی بوده اند و هستند توسط رژیم مزدور و نشرات وابسته دولت، جذب و شستشوی مغزی شده و میشوند و آنها را وادار میکند تا قلم را بنام دالر بگیرند و تمام وجود، فکر، اندوخته ها و حتی وجدان انسانی - تاریخی شان را به فروش برسانند و همه آنچه را که رئیس نشریه میگوید بنویسند و بس!

در نظام پس از طالبان، مهم ترین تغییر برای جوانان، ایجاد وزارت جوانان سپس معاونیت امور جوانان در وزارت اطلاعات و فرهنگ بود. ایجاد این اداره نه تنها که برای جوانان سودمند نبود بلکه فعالیتهای اجتماعی و سیاسی جوانان را تا آنجا که در توانش بود، محدود ساخت؛ در حقیقت این وزارت و معاونیت، برای کنترل فعالیتهای سیاسی و اجتماعی جوانان ساخته شده است نه برای بهبود بخشیدن، خدمات کارایی برای جوانان و یا مکان سیاسی، اقتصادی، علمی و اجتماعی.

عدم توانائی مشارکت اجتماعی - فرهنگی جوانان که از طرف نظام تنگ مستعمراتی - نیمه فئودالی بالای آنها اعمال میگردد، تصمیم گیری کلی از طرف خانواده، نداشتن حق انتخاب، احترام به بزرگان، مقید بودن به سنت و رسوم قبیلوی، کنشهای بزرگسالاری اجتماعی و غیره، همه و همه تاثیر فاحشی بالای روان جوانان دارد که میتواند باعث سرخوردگی و سردرگمی شخص از نگاه سیاسی شود.

چنین بررسی ها حاکی از آن است که در کشورهای امپریالیستی که خود را حامی تساوی حقوق زن و مرد و پرچمدار دموکراسی، عدالت اجتماعی، برابری و صلح جهانی می گیرند نیز بالای زنان ستمهای زیادی اعمال می دارند و از آنها به مثابه ی کالاهای اقتصادی استفاده می کنند. و این همه نابرابری های جنسی و اجتماعی ناشی از نظام غیر انسانی مردسالاری و نظام سرمایه داری است.

این خود زنان نیست که علاقه ای به سیاست و زندگی سیاسی ندارند بلکه این مردان مستبد و متحجر قرون وسطایی است که زنان را به مثابه جنس دوم می نگرند نه به عنوان یک انسان مستقل و از فعالیت های سیاسی آنها را محروم کرده و خانه نشین می کنند.

زنان خود بی علاقه و بی انگیزه در زمینه نیست بلکه برای آنها فرصت داده نشده است تا در تاریخ به عنوان افراد سیاسی، آگاه و مبارز بروز کرده و حق شان را بصورت کامل بدست بیاورند. بنا بر این یک پدیده ی فطری نیست بلکه جبر تاریخ، زمان و محیط اقتصادی-اجتماعی و سیاسی است که به مارجنالیسم سیاسی زنان افزوده است.

زنان بخاطر عدم داشتن تسلط اقتصادی و زیربنایی، نه تنها مورد تجاوز جنسی، قتل عام ها، سینه بریدنها، آزار و اذیت ها، لت و کوب ها و ستم های عقیدتی و فکری قرار گرفته است بلکه انزوای سیاسی نیز میان آنها رشد کرده است.

" عنصر اساسی در مشارکت اجتماعی و سیاسی، آگاهی و رغبت است؛ برای کسب این آگاهی و میل به مشارکت سیاسی نیاز به دانش سیاسی و ضوابط تشکیلاتی است که باید به جستجوی آن برآمد.

تنها سیاست و برنامه ریزی های بنیادی اقتصادی - سیاسی - انقلابی میتواند به نیازهای مردمی پاسخ داده و به استخوان بندی نظام انسانی نقش موثر داشته باشد، نه سیاست ارتجاعی - استعماری!

پس رسالت ما جوانان مبارز، آگاه و انقلابی است تا برای جوانان اعم از زن و مرد و نسل آینده ی کشور آگاهی داده و به شعور سیاسی آنها بیفزاییم تا بتوانیم آنها را از مارجنالیسم سیاسی - اجتماعی برهانیم و به نیروی پیشرو، رهبری کننده و متداوم انقلاب مبدل سازیم و در یک پارچه گی مان تلاش نماییم تا روزی شاهدی طرد اشغال از کشور، نابودی رژیم دست نشانده و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور باشیم.

به امید آن روز

رژیم مزدور سالهاست که میکوشد تا اذهان توده های ستمدیده و زحمتکشان این مرز و بوم بخصوص جوانان را به طرف دیگر سوق داده و اذهان آنها را از موضوعات عادی و پیش پا افتاده مملو سازد و هرگز به اندیشه والای انسانی و رهایی انسانها فکر نکنند، هرگز به استقلال و آزادی کشورش، رهایی زحمتکشان این دیار، فقر، بیچارگی، فریادهای بی امان و غیره نیاندیشند و فقط به فکر خود بوده از جامعه بپزند.

کدام منبع دیگری که باعث رشد شعور سیاسی و اقتصادی در میان جوانان و بالخصوص دانشجویان شود، بسیار انگشت شمار است و به صورت آشکارا در میان مردم و دانشجویان ظهور نکرده است تا به دانشجویان انگیزه داده و به آنها سمت و سوی انقلابی بدهد.

بدین اساس انزواگرایی سیاسی میان دانشجویان و متعلمین مکاتب به اوجش رسیده است.

معضله دیگری که دامن گیر جامعه ماست اینست که انزوای جوانان نسبت به مردان بیشتر است، چنانچه دیده میشود فعالیت های سیاسی زنان بسیار هم بطی بوده و هست که نه تنها در افغانستان بلکه در سطح جهان کم رنگ است.

" براساس پژوهش های موجود در همه جا بطور متوسط ۱/۳ زنان اعلام داشته اند که سیاست به زندگی آنها ربطی ندارد. علاقه زنان تحصیل کرده در دانشگاه به سیاست به اندازه متوسط علاقه مردان به سیاست بوده است. بطور کلی میزان علاقه زنان دانشگاه ندیده به سیاست پایین تر از حد متوسط در میان مردها بوده است. میزان شرکت زنان در انتخابات کمتر از مردهاست.

در میان پژوهش گران بعضی ها به این عقیده اند که زنان نسبت به مردان کمتر سیاسی است. آنها می گویند عضویت زنان در سازمانهای سیاسی نیز بسیار محدود است. اعضای زن در سازمانهای حزبی بین ۱۰ الی ۲۰٪ نسبت به کل اعضا بوده است. به علاوه این نسبت در سطوح عالی زندگی حزبی کاهش می یابد. نمایندگی زنان در پارلمانها نیز بسیار محدود بوده است. در پارلمان آلمان به طور متوسط ۹/۶٪، در مجلس ملی فرانسه ۵٪ در مجلس عوام انگلستان ۳٪ و در کنگره ی امریکا ۲٪ از اعضا زن بوده اند. و این پژوهش گران چنین نتیجه گیری می کنند که سطح دانش سیاسی آنها پایین تر از مردان است و در وجوه مختلف زندگی سیاسی مشارکت کمتری دارند" (جامعه شناسی سیاسی - دکتر حسین بشیریه - نشر نی - چاپ یازدهم ۱۳۸۴ ص ۲۹۵)

گرامی باد اول می روز جهانی کارگر

اول می امسال در شرایطی فرا میرسد که کارگران در گوشه و کنار جهان کماکان شدیداً تحت ستم و استثمار نظام سرمایه داری قرار داشته و به شکل اسفباری در تنگدستی، فقر، بی کاری و آوارگی به سر می برند. بحران های مداوم نظام سرمایه داری امپریالیستی بیشترین قربانی ها را از میان کارگران جهان می گیرد و بدترین وضعیت ممکنه را بر آنها تحمیل می کند. در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، کارگران علاوه بر ستم و استثمار طبقاتی، زیر ستم و استثمار امپریالیستی نیز قرار دارند. اول می امسال در حالی فرا می رسد که کشور کماکان تحت اشغال قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی به سرمدمداری امپریالیزم امریکا قرار دارد و یک رژیم پوشالی بر مسند قدرت دست نشانده تکیه زده است. نصیب کارگران از چنین وضعیتی، گسترش روز افزون بیکاری و فقر در میان آنان است و این وضعیت نکبتبار و درد آور، آنها را مجبور به فرار از کشور می کند. اما آنچه در کشورهای دیگر انتظار این کارگران آواره و درد دیده را می کشد، تحقیر، توهین، ضرب و شتم، اخراج و حتی اعدام است. اول می امسال در حالی فرا می رسد که ده ها هزار کارگر آواره افغانستانی، با جبر و به شیوه کاملاً ضد انسانی از ایران اخراج می گردند، ده ها تن به دار آویخته شده اند و ده ها هزار تن دیگر نیز در انتظار اخراج و اعدام به سر میبرند. یخش اعظم این کارگران آواره افغانستانی را، کارگران جوان تشکیل می دهند.

کارگران افغانستان در حالی به پیشواز "اول می" می روند که با وجود سر و صدا های اشغالگران و دست نشانده گان شان در مورد "بازسازی" کشور، افغانستان کماکان از جمله فقیرترین و مصرفی ترین کشورهای دنیاست. مطابق آمار دولت مزدور، ۷۰ درصد مجموع کارگران کشور بیکار هستند.

نه سال از عمر تجاوز امپریالیزم امریکا و متحدینش بر افغانستان و ایجاد یک رژیم دست نشانده توسط آنها می گذرد. در این مدت با وجود قیل و قال اشغالگران و دست نشانده گان شان در مورد بازسازی کشور، نه تنها هیچ کار بنیادی و زیربنایی صورت نگرفته است، بلکه بر شدت فقر و بیکاری و دربدری کارگران و سائر زحمتکشانش افزوده شده است.

وضعیت فلاکت بار کارگران ستم دیده کشور به خوبی چهره حقیقی امپریالیست های متجاوز و مزدوران داخلی آنها را آشکار ساخته و ادعاهای فریبنده آنها را افشا می نماید.

اینک با سپری شدن مدت نه سال از زمان آغاز اشغال کشور، توهمات کسانی که فکر می کردند، به "کمک جامعه جهانی" به رفاه و آسایش می رسند، تا حد زیادی زدوده شده است. سلطه اشغالگرانه نه ساله امپریالیزم امریکا و متحدینش و دست نشانده گان آنها بر کشور نشان داد که اشغالگران و خائنین ملی پرورده شده توسط آنها در افغانستان به دنبال منافع غارتگرانه، تجاوزکارانه و استثمارگرانه خودشان هستند و در اساس به فکر بازسازی، رفاه و آسایش توده های کشور نیستند و نمی توانند باشند.

وضعیت مستعمراتی کشور طی نه سال گذشته یک بار دیگر درستی خط مدون شده در پلاتفورم "جنبش انقلابی جوانان افغانستان" را به اثبات رساند و نشان داد که هیچ ملتی از راه وابستگی و انقیاد به رفاه و آسایش نمی رسد؛ رفاه و آسایش حقیقی توده ها، منجمله کارگران کشور، فقط از طریق کسب استقلال و آزادی و ایجاد جامعه عاری از هر گونه استثمار و ستم میسر است و بس. "جنبش انقلابی جوانان افغانستان"، کارگران و زحمتکشانشان کشور به ویژه کارگران و زحمتکشانشان جوان را به برپایی و پیشبرد مقاومت و مبارزه در راه کسب استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی فرا می خواند!

زنده باد اول می، روز جهانی کارگر!

به پیش در راه برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

مرگ بر اشغالگران و رژیم دست نشانده!

"جنبش انقلابی جوانان افغانستان"

"اول می" ۲۰۱۰

هفت و هشت ثور، دوروز فاجعه آمیز در تاریخ کشور

رژیم اسلامی و سایر نیروهای مرتجع مذهبی با کشتار وحشیانه و بی رحمانه ده ها هزار از باشندگان مظلوم و بیگناه شهر کابل، به ویرانی کشانیدن کامل این شهر، چور و چپاول هست و بود مردم، آواره و بی خانمان ساختن توده های مظلوم و بیگناه کشور، چهره ضد مردمی، قاتلان و چپاولگرانه شان را آشکارا به نمایش گذاشتند و نشان دادند که رویداد وحشتبار هشت ثور ۱۳۷۱، ادامه همان فاجعه ای بود که توسط دار و دسته میهن فروش (خلق) و پرچم و ارتش اشغالگر و جنایتکار تزاران نوین در هفت ثور سال ۱۳۵۷ آغاز یافته بود.

ده سال جنگ وحشیانه و ویرانگر داخلی بین نیروهای ارتجاعی اسلامی به شمول طالبان زمینه ساز اشغال کشور توسط ۴۴ کشور امپریالیستی و ارتجاعی به سرکردگی امپریالیزم یانکی شد. بخش اعظم رژیم پوشالی، این مجمع خائنین ملی، که توسط اشغالگران بر مسند دست نشاندگی نصب شده است، همان جنایتکاران و وطن فروشان هفت ثوری و هشت ثوری را در بر می گیرد. این خائنین، یکجا با سایر همقماشان شان در رژیم دست نشانده، زمینه ساز جنایات ددمنشانه اشغالگران بوده و شریک جرم آنها میباشند.

بنابرین "جنبش انقلابی جوانان افغانستان" قطعاً معتقد است که راه خروج کشور از انقیاد ملی و وابستگی به امپریالیزم و رهایی از شر باندهایی نظیر باند هفت ثوری ها و باند هشت ثوری ها، همانا مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه نیروهای اشغالگر امپریالیستی و خائنین ملی و همچنان مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع در کل میباشند. ما تمامی مردمان کشور، به ویژه جوانان، را برای کسب آمادگی در برپایی و پیشبرد چنین مقاومت و مبارزه ای فرا می خوانیم و حاضریم با تمام قدرت و توان مان در خدمت آنها قرار داشته باشیم!

مرگ بر جنایتکاران هفت ثوری و هشت ثوری!

نابود باد اشغالگران و دست نشاندهگان شان!

به پیش در راه برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

جنبش انقلابی جوانان افغانستان

هفت و هشت ثور ۱۳۸۹

۳۲ سال از کودتای هفت ثور سال ۱۳۵۷ می گذرد، کودتایی که برای مردم ما تداعی کننده آغاز جنایات و سبیت های بیشمار در طول این مدت، که هنوز هم ادامه دارد، میباشد. کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ گام بزرگی بود در جهت اشغال کشور توسط نیروهای تجاوزگر سوسیال امپریالیزم شوروی به تاریخ ششم جدی ۱۳۵۸، که افغانستان را از کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال به کشور مستعمره - نیمه فئودال تبدیل نموده و استقلال و آزادی اش را کاملاً از بین برد و به مدت ده سال این کشور را در کام اشغالگران فرو برد. در طول این ده سال مصایب و جنایات های بی شماری از طرف ارتش تجاوزگر سوسیال امپریالیزم و مزدوران آن، باند های (خلق) و پرچم، این خائنین ملی، بر مردمان کشور تحمیل گردید. بیش از دو میلیون مردمی که جرمی به جز آزادیخواهی نداشتند، شهید و معلول و بیش از شش میلیون آواره و بی خانمان گردیدند. مبارزات و مقاومت های قهرمانانه در افغانستان علیه ارتش تجاوزگر سوسیال امپریالیزم شوروی و اقرار آن یکی از ماندگارترین مقاومت ها و مبارزات در تاریخ مبارزات ملل تحت ستم علیه امپریالیزم جهانی میباشد.

مقاومت وسیع و سرتاسری در گستره کشور، عمدتاً مبارزات و مقاومت های خود جوش توده های مردم بود که در عین حال تحریکات و مبارزات سیاسی و نظامی نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب و ارتجاع منطقه و مبارزات نیروهای انقلابی و ملی را نیز شامل میگردید.

مقاومت مردم افغانستان یکجا با سایر عوامل بین المللی و عوامل داخلی " شوروی "، باعث شکست شرم آور ارتش تجاوزگر سوسیال امپریالیزم در افغانستان گردید، که فرو ریختن برج و باره امپراطوری بزرگ تزاران نوین را در پی داشت.

بعد از شکست نیروهای متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی و سرنگونی دولت مزدور و دست نشانده آنها، قدرت سیاسی کشور توسط نیروهای شدیداً ارتجاعی و ضد مردمی (احزاب اسلامی) غصب گردید و فاجعه ای که هفت ثوری ها (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) و ارتش تجاوزگر سوسیال امپریالیزم شوروی آغاز نموده بودند، با جنگ های ارتجاعی خونین و ویران کن داخلی در کابل و سراسر افغانستان ادامه یافت.

فقط با انقلاب میشود بسوی محو خشونت حرکت کرد!

م. اخگر

۱ ماده ۱۱۷ قانون مدنی افغانستان). نمونه ای دیگری عرض میکنم میراث حق دختران نیز هست (مطابق قوانین آن هم نابرابر) اما پدر با توجه به مکانی که زندگی میکند و در نظر گرفتن قواعد زمانه نمی خواهد دخترانش از حق میراث برخوردار شوند، بناء در اواخر عمرش تمام مال منقول و غیر منقول خود را به اسم پسرانش میکند و سند کتبی در حضور دو تا شاهد با مهر و امضای خودش به آنها (پسران) تسلیم میکند، عملاً بعد از فوت پدر دختران از میراث محروم میشوند، این دختران دروازه هر محکمه ای را که بزند و از هر وکیلی کار آزموده حقوقی که مشوره دریافت کند کاری از آنها ساخته نیست چون آنان هیچ ماده قانونی برای اثبات حق ارث شان که (نصف) هم هست ندارد. با تأمل اندک بدین نتیجه میرسیم که با قانون نابرابر، برابری محال است. نمونه های زیادی است که ذکر همه در این مقاله نمی گنجد.

۳- افغانستان به شدت گرفتار ساختارهای قبیله‌ای و قواعد لایتغیر سنت های مردود است و جایگاه زن در این ساختارها و قواعد لایتغیر سنتی توسط نظام پدرسالاری تعریف شده و در این تعریف خشونت علیه زنان به عنوان قاعده به رسمیت شناخته شده و عملی میگردد، عدم خشونت استثناء است. بناء تا زمانیکه زنان این قاعده را بپذیرند عدم خشونت به عنوان استثناء باقی میماند و هیچ تصور نمی شود که زنان خشونت های مختلف و موجود علیه شان را محو نمایند. نمودهای بارز و وحشیانه ترین خشونت علیه زنان بد دادن (دادن دختر بجای خون بها) دختر است که در این ساختار قبیله‌ای با سنت های حاکم بر آن پذیرفته شده و به عنوان یک قاعده مورد قبول همگی قرار گرفته تا جایی که در سالون ولایت هرات در زمان سید حسین انوری به این گونه فیصله های شورای های قومی رسماً مهر تأیید گذاشته شد، عروس و داماد قرار دادن دختر و پسری که در بین فامیل در یک روز به دنیا میآیند در هنگام تولد در فرهنگ افغانستان یک چیزی پذیرفته شده است عملاً انتقادی علیه آن وجود ندارد بجز تبلیغات رسانه ای و صدها نمونه ای دیگر.

۴- محو خشونت علیه زنان طالب آن است که دیدگاه انسانها نسبت به هستی و انسان متحول گردد از ایدئولوژی سیاسی گرفته تا فلسفه و دین و شعر و... این تغییر چگونه میسر است؟ فقط از راه انقلاب میتوان به ساختارهای قبیله‌ای و سنت های جاهلانه ضربه زد و راه را برای یک طرح نو و تغییر هموار ساخت. این استثنایی که در فوق تذکر رفت زمانی میتواند به عنوان قاعده در بیاید که قاعده قبلی (خشونت علیه زنان) را به چالش بکشد و از بیخ و بن برکند و ریشه هایش را خشک نمایند و این ویران کردن قاعده بجز انقلابی بدون در نظر داشت قواعد و قوانین رسمی خشونت آمیز امکان ندارد.

زنان باید در این راه پیش قدم گردند و آگاهانه گام بردارند، قاعده (که قوانین نافذ افغانستان پشتیبان آن است) را به حالت تعلیق در آورند و مجهز با سلاح علم، دانش، خود آگاهی و تشکل آماده جنگ تغییر سرنوشت و محو خشونت شوند. نکته مهم این است که این حرکت انقلابی باید در یک سطح وسیع حداقل منطقه ای افغانستان، ایران، پاکستان و کشورهای حاشیه خلیج صورت گیرد در غیر آن صورت اگر در یک کشور باشد به دلایل مختلف، به شدت سرکوب خواهند شد.

حقوق زن از هشت سال به این طرف از جمله بحث برانگیز ترین مباحث مطرح در بین قشرهای مختلف از دین مدار گرفته تا فردگرایان لیبرالیست تبدیل گردیده است و ده ها موسسه وانجو تحت عنوان دفاع از حقوق زنان به هزاران دالر امریکایی رابا این شعارها به مصرف رسانیده و صدها نفر اینگونه به نان و نوایی رسیده اند. مهمترین کاری که این نهاد هادر طول این هشت سال انجام داده است این بوده که دالر های رابه مصرف رسانده، ساختمان های مجهز رابه کرایه گرفته اند و از هشت مارچ به عنوان روز جهانی زن در مجالس پر زرق و برق بامصارف هنگفت تجلیل به عمل آورده است اما حقیقت این است که با چنین کارهای به هیچ وجه نه خشونت علیه زنان در ابعاد مختلفی که دارد محو میگردد و نه هم حقوق آنها تامین میگردد.

۱- زنان در تمام جهان از شمال گرفته تا جنوب از شرق گرفته تا غرب از دموکرات ترین کشور ها که آمریکا و اروپا باشد گرفته تا استبدادی ترین نظام ها که ایران و عربستان سعودی باشد به گونه های متفاوت مورد خشونت قرار میگیرند و انسانهای که در این کره ای خاکی زندگی میکنند نسبت به زنان به عنوان انسانهای درجه دوم و قابل ترحم نگاه میکنند بنابراین رهایی زنان از خشونت به یک حرکت جهانی و در منطقه (شرق) بخصوص در کشورهای اسلامی به یک حرکت انقلابی بدون توجه به قوانین نافذ در این کشورها که با خشونت علیه زنان عجین گشته است نیاز میآید. در قوانین شرقی (کشورهای اسلامی) خشونت علیه زنان قاعده است و عدم خشونت استثناء، استثناء به هیچ صورت نمی تواند در قاعده رخنه کند مگر اینکه قاعده را از بنیان ویران کند و طرح نو در اندازد.

۲- در افغانستان تمام قوانین از قانون اساسی گرفته تا صدها عنوان قانون دیگری که داریم بخصوص قانون مدنی، قانون احوال شخصیه اهل تشیع و قانون جزاء را اگر به دقت مطالعه کنیم بر اساس (قاعده) خشونت بوجود آمده، تکامل یافته و بالاخره تدوین گردیده بطور نمونه در اولین پاراگراف مقدمه قانون اساسی میخوانیم که (... و توکل به مشیت حق تعالی...) با توجه به تفسیری که از این مشیت ارائه گردیده است و قواعد حاکم بر جامعه افغانستان بر اساس آن ساخت بندی شده به هیچ صورتی اجازه محو خشونت علیه زنان را نمیدهد. فقره دوم ماده بیست و دوم قانون اساسی افغانستان زیبا بیان نموده اند (اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی میباشند) اولاً این ماده دروغ است چون فرهنگ حاکم بر جامعه افغانستان و بافت های سنتی و قبیله‌ای به هیچ وجه اجازه این برابری و مساوات حقوق و وجایب زن و مرد را نمی تواند بپذیرند. دوماً این یک پارادوکس است از یکطرف این ماده به صراحت برابری و مساوات حقوق و وجایب زن و مرد را اعلام میدارد در حالیکه ماده سوم همین قانون اساسی میگوید (هیچ قانونی نمیتواند خلاف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد) یعنی به هیچ صورتی امکان ندارد که حقوق و وجایب زن و مرد در مقابل قانون مساوی و برابر باشد چون خود قانون بر اساس و مبنای نابرابر ساخته و پرداخته شده است. قانون مدنی نفقه زن را بدوش شوهرش میاندازد، معنی این ماده قانون این است که زن توان کار کردن و نان پیدا کردن برای خودش را ندارد بنا قابل ترحم است شوهر باید سله رحم داشته باشد و باید نفقه زن را بپردازد. (فقره

قانون

ر.ف

سیاه خائنین گذشته و حال را یک بیک با گواه تاریخ بپای
محاكمه قهر ملت می کشاند و انتقام دختر ۱۱ ساله را که بر
او تجاوز دسته جمعی شده و آنکه مظلومانه در چاه مستراح
انداخته شده تا اختلاص میلیونها دالر وهزاران بیدادگری
های بی شرمانه را از وطن فروشان خواهند گرفت.

نسل جوان کشور باید به پای این رسالت اجتماعی و مسئولیت
بس عظیم بشتابد تا با تحركات تازه خود و ابتکارات جدیدش
مقاومت ملی، مردمی و انقلابی را بخاطر نجات کشور و
مردمان کشور از چنگال اشغالگران امپریالیستی و از دست
مزدوران سر سپرده شان کرسی و باند خائن اش، به مرحله
اجراء درآورند.

به امید چنین روزی

بقای انسان در روی زمین، نظم اجتماعی آدمیان در
جغرافیای خاص و خلاصه، دسیپلین در خانواده کوچک،
همه و همه مستلزم قانون است که این قانون توسط مجری
آن اعمال میشود.

باتاسف باید گفت که در طول تاریخ کهن افغانستان مزدورانی
از جانب بیگانگان همچون نعش متعفن بالای میهن عزیز ما
انداخته شده اند و یکی پی دیگری بالای شانهای مردم ما
حکمرانی کرده اند، ستم کرده اند، کشتند و مال اندوخته
اند. افغانستانی های پر غرور ما همیشه امید وار بوده اند تا
باشد کسی بیاید و کمر خدمت بر بندد، اما زهی خیال باطل
، زیرا باداران خائن این وطن فروشان خوب بلد اند کی را و
کدام سرسپرده از تبار شاه شجاع را برگردند مردم ما بگمارند.
امروز اگر نه فردا جوانمردان، فرزندان کشور کارنامه های

دهقان

شعر از: صمصام

چه سالهاست پلو خوردی، خشک نان خوردم
تو خوردی گوشت لذیذ و من استخوان خوردم
بس است بس، که دگر از تو نان نمیخواهم
دعایی رحم تو از آسمان نمیخواهم
درخت پیر دعا بارور نمی گردد
کسی ز درد و فغانم خبر نمی گردد
بس این منم که دگر آستین زنم بالا
نه روزهایی دگر بلکه از همین حالا
سرم به پیش تو زین بعد خم نمی گردد
به جز زمرگ تو این درد کم نمی گردد
گلویی هر چه به مثل تو هست پاره کنم
و حرص خون خوری ات را بمرگ چاره کنم
نظام دگری آرم، نظام همسانی
نهاد عشق بکارم ز بذر انسانی

مرام مرگ تو تنها مرام دهقان است
نظام عدل از ان پس پیام دهقان است.
۲۰۰۹/۳/۳

گمان مکن که همیشه غلام میمانم
میان شعله ای ظلم تو خام میمانم
چه سالهاست که من زیر دست تو ماندم
برویی مزرع تو تخم را من افشاندم
چه خون ها ز جگر خوردم و تو سیر شدی
چه ضربه ها که به سر خوردم و تو سیر شدی
تمام روز و شبم را چگونه جان کندم
برای راحتی مغز استخوان کندم
بجایی گاب به پیش تو قلبه من رفتم
تو رفتی قصر خودت در خرابه من رفتم
تمام بند وجودم بین چه خون ریز است
که جویی خون منست این، نه آب کاریز است
ندیدی "بوربی بی پایم" چسان ترک دارد
ز رنگ تیره ای من فیر در سرک دارد
هر آنچه کردم و کردم نگشتی تو راضی
پلانت است که اینک به چاهم اندازی

صمد بهرنگی نویسنده ی انقلابی و مردمی

زلاند



یک جلد تحت نام "مجموعه مقالات صمد بهرنگی" نیز از او منتشر شده است. یکی از مهمترین نوشته های او در مورد مسائل آموزشی و تربیتی در ایران "کندوکاو در مسایل تربیتی ایران" است. حاصل تلاش خستگی ناپذیر او برای جمع آوری ادبیات شفاهی مردم آذربایجان کتابی است به نام "افسانه های آذربایجان" که با همکاری بهروز دهقانی به چاپ رسیده است.

صمد بهرنگی بیشتر به خاطر نویسنده قصه های کودکان معروف است. اما تنها راز بزرگی صمد در هنرمندی و نویسنده گی او نبود، زیرا نویسندگان زیادی هستند که هرگز به اندازه صمد در میان مردم جا باز نکرده و از حلقه یک جمع کتاب خوان بیرون نرفته اند. بر علاوه صمد نویسنده توانا هم نبود. راز بزرگی و محبوبیت او در قلب مردم را باید در چیز دیگری جست. داکتر آریان پور استاد فلسفه و جامعه شناس ایران در مورد صمد گفته بود: "ما همه نوشتیم، کار کردیم، درس گفتیم، مبارزه کردیم ولی فقط صمد بلد بود که چطور برای خودش، در میان مردم و اکثریت جامعه جا باز کند".

اسد بهرنگی، برادر صمد بهرنگی دلیل این بلدیت نفوذ او را در میان مردم این گونه می داند: "می گویند دل به دل راه دارد، بلی، اولین موفقیت صمد در این بود که راه دل مردم را پیدا کرد، دلش را از مردم انباشت. او بچه دهاتی را که با آب بینی آویزان و با چشمانی که از شدت تراخم به سختی باز می شد از خود می دانست، او با دست خود چرک چشم او را می زدود و با قصه های خود قلب او را روشن می کرد. او معلمی را، با یک چنین بینشی آغاز کرد...."

صمد به عنوان یک نویسنده مردمی و انقلابی قلم را بر اساس ضرورت و نیاز به دست گرفت و دست به نوشتن زد. او از اثر تفنن دست به قلم نبرد و زور هم نمی زد تا فقط بنویسد. نوشتن فقط برای نوشتن برای او هدف نبود، بلکه نوشتن برای صمد هنری بود برای انجام تعهدی که با توده های مردم ستمدیده خود بسته بود.

صمد صادقانه و از دل و جان، خودش را به مردم که از میانش برخاسته بود وقف کرد. او زندگی در کنار مردم ستمدیده روستای دور افتاده آذربایجان را، نسبت با زندگی پر از عیش و نوش شهر ترجیح داد و تا آخر عمر کوتاهش در کنار آنها زیست. او به معنی واقعی کلمه روشنفکر مردمی و انقلابی بود که روشنفکر انقلابی را با توده ستمدیده پیوند زد. او با چشم باز و با دیده علمی که با آن مجهز بود واقعیت های تلخ

همان طوریکه در شماره قبلی "پیکار جوانان" وعده نموده بودیم که بعد از این شماره به صورت مسلسل مقالات و موضوعات در ارتباط به ادبیات و شخصیت های ادبی به دست نشر سپرده خواهد شد. در این شماره، ما به معرفی شخصیت، آراء و افکار مبارز انقلابی، روشنفکر مردمی و هنرمند متعهد ایرانی - صمد بهرنگی - می پردازیم. یک بار دیگر تاکید می نمایم که هدف از نشر این گونه مقالات آشنایی خوانندگان پیکار به ادبیات مردمی و متعهد و شخصیت های ادبی انقلابی می باشد.

حالا اگر برای خواننده گان "پیکار جوانان" سوالهایی ازین قبیل مطرح شود که: چرا از میان غولهای ادبی و نهنگ های فکری جهان و منطقه، ماهی کوچکی را همچو صمد برگزیدید؟ چرا مانند سایر روزنامه ها و جراید برای جلب خوانندگان بیشتر نوشته های تان بر سر زندگی نویسنده گان بزرگ، مانند: بالزاک و شاهکارش "بابا گوریو" نوشتید. چرا به تحلیل فلسفی آثار داستایوسکی نمی پردازید و نام از گابریل گرسیای مرکز و شاهکارش "صد سال تنهایی" نمی برید؟ دلیل آنچه ما صمد بهرنگی را از میان نویسنده گان برای معرفی برگزیدیم، این است:

۱- از آنجائیکه پیکار جوان نشریه مربوط جوانان است و بیشتر مخاطبین شان را نیز جوانان تشکیل می دهند، ما نیز در اولین شماره یکی از جوان ترین نویسنده را به معرفی می گیریم، صمد بهرنگی جوان بود و بیشتر از ۲۹ سال عمر نکرد.

۲- دومین مسئله اینکه صمد بهرنگی نویسنده متعهد و مردمی بود، به گفته احمد شاملو صمد غول تعهد بود و در کل زندگی به استثنای دوران تحصیل اش در تبریز و فقط سه ماه در تهران زندگی نمود و دیگر سراسر دوران کوتاه زندگی اش را در درون روستاها به معلمی گذراند.

۳- سومین مسئله این است که در شرایط فعلی که در اثر نشر و پخش فرهنگ مبتدل و گمراه کننده و لائوبالیگری و بی تفاوتی که در میان جوانان آگاهانه ترویج می گردد. معرفی صمد به عنوان یک جوان متعهد، پرکار و روشنفکر مردمی، خیلی ضروری است.

صمد بهرنگی در جوزا ۱۳۱۸ ه ش در تبریز به دنیا آمد و در بیست و نه سالگی در یک حادثه مرموز در دریا ارس غرق گردید. پدرش کارگر فصلی بود که سراسر عمرش را به کار و زحمت سپری نمود.

صمد بهرنگی بعد از ختم دوره مکتب ادامه تحصیلات اش را در دارالمعلمین تبریز دنبال نمود. دارالمعلمین مقدماتی را در ۱۳۳۶ به اتمام رساند و در ۱۸ سالگی آقا معلم شد. بر اساس تعهد که به مردم ستم دیده و به خصوص روستائیان داشت، برای تدریس روانه روستاهای آذر شهر شد و یازده سال تمام در روستاهای مختلف آذربایجان ایران با عشق و علاقه زیاد به بچه های ساده روستایی درس داد و درس گرفت.

صمد در دوران کوتاه عمر خود ولی پر بارش در عرصه های مختلف ادبی دست به قلم برد: گذشته از قصه های کودکان که با بهترین نوع ادبیات مردمی و انقلابی جهان برابری می کند، مقاله های زیادی که در

جامعه خود را می‌دید و آنها را جراثمندانه افشاء می‌نمود. او صرف در حد افشاء واقعیت‌ها و مسائل اکتفاء نمی‌نمود، بلکه برای آنها راه حل‌هایی نیز ارائه می‌کرد. منطق او تغییر جهان بود، نه تفسیر آن! صمد متعلق به طبقه زحمتکش جامعه بود. او از میان این طبقه برخاست و تا آخر به آن متعهد باقی ماند.

صمد به عنوان یکی از پیشتازان جنبش انقلابی ایران کوشید تا جنبش روشنفکران را با کارگران و دهقانان پیوند زند. او به همین دلیل به روستا رفت و در میان مردم زیست. فقر و محرومیت، ستم طبقاتی و ستم ملیتی و بیسوادی و گرسنگی و صدها مصایب توده‌ها را دید و خودش نیز با آنها دست به‌گریبان شد. طوریکه خودش می‌گفت: "باید سر ما را خوب حس کرد تا آنجا که استخوان‌هایت بسوزد و آن وقت از سر ما داد بزنی".

اما سر درگمی جنبش انقلابی دهه چهل در ایران سبب شد صمد فقط کل مبارزاتش را در حد مبارزات قلمی از پیش ببرد و از ایجاد تشکل جنبش نیروی مردمی که بتواند نظام ستمگرانه حاکم را از بنیاد برکند، عاجز ماند. ما در این نوشته مجال این را نداریم تا علل و عوامل این قضا را بیشتر از این بحث نمایم و از حوصله مقاله ما نیز خارج است.

به گفته یکی از شاگردان صمد: "خود در دامان رنج، محرومیت و ستم پرورش یافت، هر چه بیشتر می‌زیست، با محرومیت و ستم بیشتر آشنا می‌شد و حس می‌کرد که هیچ وقت نمی‌تواند و نباید سرنوشت خود را از سرنوشت مردمی که با آنها زیسته بود، جدا کند، همین عدم جدایی از زحمتکش‌ان او، نویسنده‌ای ساخت که برای فقیران بنویسد، آن هم با زبانی ساده که آنها بتوانند نوشته‌های او را و زبان او را بفهمند و اصرار داشت که تنها این طبقه حق خواندن داستان‌های او را دارند: "حرف‌های آخر اینکه هیچ بچه عزیز دردانه و خود پسندی حق ندارد قصه من و اولدوز را بخواند بخصوص بچه‌های ثروتمندی که وقتی توی ماشین سواری شان می‌نشینند پز می‌دهند و خودشان را یک سر و گردن از بچه‌های ولگرد و فقیر کنار خیابان‌ها بالاتر می‌بینند و به بچه‌های کارگر هم، محل نمی‌گذارند. آقای بهرنگ خودش گفته که قصه‌هایش را بیشتر برای همان بچه‌های ولگرد و فقیر و کارگر می‌نویسد".

قبل از صمد ادبیات کودکان به معنی واقعی کلمه وجود نداشت و در این خصوص می‌توان او را بنیانگذار ادبیات کودکان در ایران دانست. او کودکان و ادبیات کودکان را کشف کرد و به آن پرداخت. قبل از صمد کلیه ادبیات کودکان از حد نصیحت‌های اخلاقی و اندرزگونه‌ها فراتر نمی‌گذشت.

صمد در ادبیات، راه جدید را گشود و رفت، که پیش از او کسی نرفته و یا حداقل با جرات نرفته بود و خط و راه جدید در ادبیات داستان فارسی زبانان و بخصوص ایران باز کرد.

بطور قطع صمد نخستین کسی بود که در حوزه ادبیات کودکان دست به کار جدی زد و با خلق آثار در این حوزه زمینه‌های رشد این نوع ادبیات را فراهم کرد: "دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین و نصایح خشک بی‌برو برگردد. نظافت دست و پا و بدن، اطاعت از پدر و مادر، حرف شنوی از بزرگان، سروصدا نکردن در حضور مهمان... دستگیری از بینوایان به سبک و سیاق بنگاه‌های خیریه و مسایلی از این قبیل که نتیجه کلی و نهایی همه اینها بیخبر ماندن کودکان از مسایل بزرگ و حاد و حیاتی محیط است..."

«آیا کودک غیر از یادگرفتن نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف شنوی از آموزگار و ادب چیز دیگری لازم ندارد؟ آیا نباید به کودک بگوئیم که بیشتر از نصف مردم جهان گرسنه‌اند و چرا گرسنه‌اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟ آیا نباید درک علمی و درستی از تاریخ و تحولات اجتماعی بشری به کودک بدهیم؟ چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ می‌کنیم و هرگز نمی‌گوئیم که چگونه آن یکی بینوا شد و دیگری «توانگر»...»

صمد برای رشد و خلق ادبیات کودکان دو نکته را اساسی و ضروری می‌داند:

۱- ادبیات کودکان باید پلی باشد میان دنیای رویایی کودکان با بی‌خبری‌ها و خیال‌پردازی‌های رنگ آمیزی شده و شیرین کودکان آن و دنیای واقعی بزرگ‌ترها که مملو از دردها و رنج‌ها و سیه‌روزی‌ها و تلخی‌ها است. در این صورت است که بچه می‌تواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و موجود سازنده‌ای در اجتماع راکد و رو به نابودی.

۲- باید جهان بینی دقیقی به بچه داد. معیاری به او داد که بتواند مسایل گوناگون اخلاقی را در شرایط و موقعیت‌های اجتماعی که دایما در حال تغییر و تحول‌اند به درستی ارزیابی کند.

صمد همانند هر روشنفکر انقلابی، ادبیات را فراتر از مسایل طبقاتی نمی‌دانست. منظور صمد از ادبیات، ادبیاتی است که در خدمت زحمتکش‌ان می‌باشد، یعنی ادبیاتی مردمی! از طرف دیگر او معتقد بود که ادبیات باید به کودک جهان بینی‌ای را بدهد که بتواند، ریشه فقر پدر و مظلومیت برادرش را بداند. جهان بینی که به او کمک کند که چرا یکی داراست و دیگری ندارد و چرا یکی ستمگر است و دیگری ستمدیده. از نظر او ادبیات باید ذهن کودک را از خرافات بزاید، او می‌گوید: "ادبیات کودکان نباید تنها مبلغ (محببت و نوع دوستی و فنانعت و تواضع) از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت که به هر آنچه و هر که ضد بشری و غیر انسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است. کینه بورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند".

قسمت اول مقاله را با سوگنامه احمد شاملو در مورد صمد به پایان می‌بریم و در قسمت دوم مقاله در شماره بعدی پیکار به تحلیل یکی از شاهکارهای صمد (ماهی سیاهی کوچولو) می‌پردازیم.

«شهری است که ویران می‌شود، نه فرونشستن بامی. باغی است که تاراج می‌شود، نه پرپر شدن گلی. چلچراغی است که در هم می‌شکند، نه فرومردن شمعی و سنگری است که تسلیم می‌شود، نه از پا درآمدن مبارزی! صمد چهره حیرت‌انگیز تعهد بود. تعهدی که به حق می‌باید با مضاف غول و هیولا توصیف شود: «غول تعهد!» «هیولای تعهد!» «چرا که هیچ چیز در هیچ دور و زمانه‌ای همچون «تعهد روشنفکران و هنرمندان جامعه» خوف‌انگیز و آسایش‌برهم‌زن و خانه‌خراب‌کن‌گری‌ها و وکاستی‌ها نیست. چرا که تعهد اژدهایی است که گرانبهارترین گنج عالم را پاس می‌دارد: گنجی که نامش آزادی و حق حیات ملت‌ها است و این اژدهای پاسدار، می‌باید از دسترس مرگ دور بماند تا آن گنج عظیم را از دسترس تاراجیان دور بدارد. می‌باید اژدهایی باشد بی‌مرگ و بی‌آشتی و بدین سبب می‌باید هزار سراسیمه‌ها باشد و یک سودا. اما اگر یک سرش باشد و هزار سودا، چون مرگ بر او بتازد، گنج بی‌پاسدار می‌ماند. صمد سری از این هیولا بود. وکاش... کاش این هیولا، از آن گونه سر، هزار می‌داشت؛ هزاران می‌داشت!» (احمد شاملو) ----- -- ادامه دارد ---

"افسانه جومونگ"

زلاند



مردم و بخصوص جوانان و ترویج روحیه سلط پذیري فوق العاده زياد است.

از ميان سريال هاي مختلفي كه در افغانستان زياد بر سر زبان ها افتاد، سريال تلويزيوني تحت نام "افسانه جومونگ" است. افسانه جومونگ از جمله سريال هايي است كه در ميان جوانان، بيننده زياد دارد. ناگفته نماند، اين سريال كمى با ساير سريالها نيز متفاوت است. به همين دليل لازم ديدم بعد از ديدن اين سريال نظرات و برداشتم را در مورد آن بيان كنم:

"افسانه جومونگ" سريال كره اي كه اولين بار دوبله فارسي آن از طريق "شبكه سه سيما" در ايران به نمايش گذاشته شد. در زمستان، سال گذشته از طريق تلويزيون "راه فردا" در افغانستان پخش گرديد. بعد از آن سي دي آن نيز وارد بازار شد و به تعقيب تلويزيون هاي ولايات نيز به پخش آن از طريق شبكه هاي خود اقدام نمودند، هم اكنون اين سريال از طريق "راديو تلويزيون هرات" نيز در حال پخش است.

سريال جومونگ با كارگرداني "لي جو هو آن" و نوشته "جانگ هيونگ سو" و "چوي وان كيو" بهترين و برترين سريال تاريخي كره جنوبي از سوي مردم شناخته شده و از لحاظ هنري كيفيت عالي دارد.

اين سريال تاريخي از اپريل ۲۰۰۶ تا مارچ ۲۰۰۷ در شبكه كره اي ام - بي - سي كره جنوبي به نمايش درآمد. در ابتدا قرار بود اين مجموعه در ۷۰ قسمت پخش شود و با توجه به استقبال مردم، شبكه ام بي سي آن را به ۸۱ قسمت افزايش داد. حق پخش تلويزيوني اين سريال به قيمت ۸ ميليون دالر در مارچ ۲۰۰۶ به شبكه هاي محلي جاپان، تايوان،

هنر، شكلي از آگاهي اجتماعي است. هنر، دستكاري آگاهانه انسان در طبيعت و اجتماع است. هنر، صرف بيان و انعكاس واقعيت نيست، بلكه تلاش آگاهانه انسانها براي تغيير و ديگرگوني واقعيت هاي اجتماعي است. هنر نمي تواند بيطرف باشد. هنر در خدمت جهان بيني خاص و سياست خاص قرار دارد. پشت هر بيان هنري، هدف سياسي خاصي نهفته است.

از ميان هنر هاي متعدد و مختلف، هنر سينما و موسيقي عموميت بيشتري در ميان مردم دارد. بخصوص در ميان مردماني كه بيشتريين سطح بيسوادي را دارا باشند. به همين دليل است كه امروز در افغانستان هنر موسيقي و سينما نسبت به بخشهاي ديگر هنر، علاقمندان بيشتري دارند. پخش فيلم ها، سريال ها و موسيقي هندي، تركي، آيراني و كره اي و غربي از طريق تلويزيون ها و راديوها، دليل بسيار روشن بر اين واقعيت است.

نا گفته پيدا است كه پخش فيلم ها و سريال هاي هنري در افغانستان اهداف و منظور خاص خود را دارند. يكي از مهمترين اهداف تمام تلويزيون هايي كه نقش بلندگوي اشغالگران در كشور را بازي مي كند، همانا تلاش براي "زدودن روحيه جنگي" و "خشونت" در كشور جنگ ديده ماست. ايجاد بد بيني نسبت به جنگ و گويا اينكه جنگ جزء ويرانی و دربردري چيز ديگر در پي ندارد، به اصطلاح آنها پخش اينگونه فيلم هاي آرام و بدون خشونت و موسيقي آرام در خدمت تداوي روحيه خشونت آميز و جنگي مردم ماست. اما اين فقط ظاهر قضيه است كه فوق العاده جنبه فريننده گي دارد:

اولاً، اين كارها نه در خدمت زدودن روحيه خشونت آميز در كشور است، بلكه بيشتري در خدمت روحيه تسليم طلبی و بردگی، انفعالی و بی تفاوتی است.

ثانياً، در شرايطي كه اشغالگران كشور ما را به اسارت و بردگی كشاننده اند و هر روز مردم ما را به خاك و خون می كشانند، گرفتن روحيه جنگي و مبارزه جویی از مردم، چيزي جزء خيانت ملي نمی تواند، به حساب رود.

ثالثاً، اين تلويزيون ها كه به كمك مالي كشورهاي متجاوز حمايت می شوند، آيا چيزي ديگري غير از اين می توانند انجام دهند؟ نه. زيرا، آنها حق نمك اداء می كنند.

خلاصه نقش تلويزيون ها و راديوها در مسموم كردن ذهن

پردازد؟ برای اینکه نظامی را که اینها نیز بر اریکه قدرت آن نشسته اند، یک نظام طبقاتی است. برای اینکه نشان دهند همیشه انسانها در هر مرحله تاریخی شان نیاز به قهرمانان دارند که توده های مردم را رهبری کنند.

بلی! شجاعت هم نمی تواند ماوراء طبقات باشد. شجاعت و فداکاری که در سریال جومونگ نمایش داده می شود، شجاعت برده داری است. زیرا این نوع شجاعت در خدمت زدودن و نابودی نظام برده داری ختم نمی شود، بلکه در خدمت حفظ نظام در مکان و زمان دیگر است.

اگر یک فیلم، واقعیت های تاریخی را بیان می کند، باید فراموش نشود که با واقعیت های تاریخی چگونه برخورد می کند و اینکه آن واقعیت تاریخی را در خدمت چه اهداف و منافع مورد استفاده قرار می دهد. آیا با دیدی انتقادی و علمی این واقعیت تاریخی در خدمت بیداری و تکامل یک جامعه و مردم مورد استفاده قرار می گیرد، یا بر عکس آن؟ دو نوع برخورد به واقعیت های تاریخی قطعاً پیامدهای متفاوتی در پی خواهد داشت و درس های متفاوتی از آن استنباط خواهد شد.

اما یک نکته با ارزش و مهم در سریال وجود دارد و آن اینست که برخلاف دید غالب عناصر مرتجع و تلویزیون داران جیره خوار که علیه روحیه جنگ طلبی و به اصطلاح خشونت تبلیغ می کنند، سریال جومونگ به خوبی نشان می دهد که در یک جامعه طبقاتی، طبقه تحت ستم، ملیت های تحت ستم و حتی جنس تحت ستم بدون قدرت سیاسی از وضعیت تحت ستمی شان رهایی نمی یابند.

مردم به اسارت کشیده شده "چوسان قدیم" که جومونگ و پدرش "جنرال هه مو سو" نیز متعلق به همین مردم است تا زمانیکه تحت رهبری جومونگ ارتشی را ایجاد نمی کنند و دست به مبارزه نمی زنند و سازمان نمی یابند، اسیر و برده امپراتوری های "هان" و "بویو" هستند. فقط در اثر مبارزه خستگی ناپذیر است که مردم متعلق به "چوسان قدیم" آزاد می شوند و حکومت بزرگ "گو گور دیو" تحت رهبری جومونگ ایجاد می گردد.

این سریال با وجودیکه مبارزه طبقاتی را پنهان میکند و آشتی طبقاتی را به تصویر میکشد ولی با این وجود موضوعی را که بخوبی نشان داده اینست که بدون مبارزه و مقاومت قهری و بدون داشتن ارتش سازماندهی شده، کسب استقلال و آزادی یک مملکت و پاسداری از، عزت از دست رفته آنها ناممکن است.

هنگ کنگ، ویتنام، تایلند، سنگاپور، فیلیپین، مالزی و بروئی فروخته شد. همچنین این سریال از شبکه AZN در امریکا هم به نمایش درآمد و در ایران هم طرفداران بسیار زیادی را به خود جلب کرده است.

ما به تحلیل هنری سریال کاری نداریم بلکه بیشتر به محتوای، مفهوم و تاثیر گذاری آن بر مردم و به خصوص بر جوانان می پردازیم.

سریال جومونگ از بعضی موارد با سایر سریال ها متفاوت است به خصوص با سریال های هندی و ترکی که زیاد در افغانستان به نمایش گذاشته می شوند.

افسانه جومونگ که براساس داستان افسانه ای کشور کره تهیه گردیده است، از جمله فرهنگ اسطوره ای ملت کره به حساب می آید. این سریال که در حقیقت بیان، قسمتی از تاریخ اسطوره ای ملت کره است خیلی از واقعیت های زمانش را به ما نشان میدهد. از لابلای این سریال به خوبی هویداست که در این افسانه تاریخی دست کاری های زیادی در خدمت اهداف و منافع خاص صورت گرفته است.

از جمله یکی از مهمترین این تحریفات و دستکاری ها به این افسانه تاریخی این است که نه تنها آگاهانه مبارزه طبقاتی پنهان گردیده است، بلکه تلاش مذبحخانه برای تبلیغ آشتی طبقاتی نیز صورت گرفته است. ما این گونه برخورد قلب شده را تقریباً در همه فیلم ها و سریال های مربوط به نظام سرمایه داری شاهد هستیم. زیرا اینگونه واقعیت ها وارونه جلوه دادن در خدمت حفظ نظام موجود است که در حقیقت هدف اصلی همه هنرمندان بورژوازی را تشکیل می دهد.

سانگ ایل گوک "بازیگر نقش اصلی" جومونگ" قهرمان افسانه ای سریال، خودش را برای برده ای به خطر می اندازد، اما همین جومونگ اساس گذار یک امپراتوری- برده داری بزرگ است. شجاعت، دلیری و قهرمان بازی که در سریال زیاد برجسته گردیده و توصیف می شود، (مسئله که جوانان را تحت تاثیر قرار داده است) شجاعت مربوط به طبقه نجیب زاده گان است. اگر جومونگ قهرمان افسانوی سریال است، بیشتر به این دلیل است که خون "هه مو سو" در رگ ها او جریان دارد که از تبار نجیب زادگان امپراتوری از بین رفته چوسان قدیم است. بنابراین در این سریال کره ای شجاعت به توصیف گرفته می شود و تقدیس می گردد که شجاعت طبقاتی است، شجاعت نجیب زادگان است. چرا هیات حاکمه و بورژوازی در کره نیاز دارد به تقدس شجاعت و فداکاری و قهرمانی نجیب زادگانی همچون جومونگ

یاری

شعر از رفیق صمصام

خان زادی و خودت دشمن هر خان یاری
حامل پرچم آزادی دهقان یاری

شعله خاییده بزیر تل خاکستر شد
باز برگرد و بکن شعله فروزان یاری

در دل چرک و خرافات نظام فاسد
سر برون کرد چو یک خنجر بران یاری

سوخت چون مشعل و ره روشن جاوید نمود
زنده بادا همه دم شعله خندان یاری

از دل و دامن شب خیست و شبگیر نشد
چون درخشید چو خورشید در خشان یاری

خفقان بود در این وادی شب پرور و گیج
شعله افروخت به شب از سر عصیان یاری

۲۰۰۹/۱۱/۱۶

کشورم!

زلاند

چیز بپرسد اما جرات نکرد.
حس همدردی، حس بارز انسانی میباشد که در نهاد انسانهاست.
براستی آدم هایی که این احساس در درون شان مرده باشد دیگر به
ظاهر به انسانها شباهت خواهند داشت نه در باطن! این احساس
در میان انسانها از کجا ناشی می شود به راستی چه چیزی سبب می
شود انسانها به درد همدیگر بسوزند. چرا بعضی بی تفاوت هستند
و بعضی نیستند؟ راز این امر در کجاست؟ این احساس چرا زیبا می
نماید؟؟؟

پایش را که تکان داد به بند پایم خورد، زود پایش را جمع کرد و با
لحن ایرانی مآبانه گفت:

- "آغا معذرت می خواهم."

- در جوابش گفتم: خواهش می کنم.

نمی دانستم این مرد پریشان احوال چه می کشد، چه دردی دارد
مشکلش چیست؟ چه چیز او را آزار می دهد. از زنش جدا شده،
یا نامزدش او را رد کرده است. شاید هم مشکل دیگر داشته باشد،

موتر به آرامی راه می رفت. سکوت سنگین، فضای داخل موتر
"تونس" را فرا گرفته بود، پشت سر ما دو زن مسن و یک مرد میانه
سال نشسته، آرام آرام با هم پیچ پیچ می کردند و حرف های شان
درست شنیده نمی شدند. سمت راست من دو پسر بچه کوچک و
یک مرد میانه سال قرار گرفته بود. سه نفر مرد در چوکی جلو موتر
نشسته بودند: موتر وان چاق و چارشانه با دو نفر سرنشین دیگر...
آنچه بسیار جالب می نمود مرد جوان و لاغری که پشت سر
موتر وان رو به روی ما نشسته بود. صورت زیبا و قد بلند داشت، با
چشم های سیاه رنگ بادامی اش غم و اندوه عمیق از صورتش می
بارید. پریشان بود، ناراحتی می کرد. گویی چیز از دورن آزارش
می داد. تمام سر نشینان موتر متوجه او شده بود و اما هیچ کس
جرت نمی کرد چیزی بگوید و از او چیزی بپرسد.

علایم همدردی و دلسوزی در چهره همه معلوم دارد به خصوص
مردی که با دو پسر بچه دیگر در کنار من نشسته بود. احساس
همدردی از حرکاتش مشاهده می شد. یک بار دیدم می خواست

کسی چه میداند؟

به خودم گفتم، امروزه مشکل مردم زیاد است هر کس بگونه ای گرفتاری دارد. یک دفعه به فکرم رسید که نکند گرفتاری این جوان از بیکاری و تنبلی اش باشد، اما ظاهرش چنین چیزی را نشان نمی داد؛ بلکه برعکس آدم توداری به نظر می رسید. شاگرد موتوروان که در کنار جوان پریشان احوال نشسته بود گفت: "لالا از همو پشت سر کرایه تان را جمع کنید."

دیدم رنگ جوان پرید، سرخ گشت و وضعیتش از قبل هم بدتر شد نفهمیدم چرا؟ شاگرد موتور کرایه را جمع نمود و رویش را به طرف دو سرنشین پیش رو برگرداند و گفت: "آلا شما دو نفر پیش رو کرایه تان را بتین! " دستش را دراز نمود و پول دو نفر پیش رو را نیز بگرفت.

من زیر چشمی به آدم که رو به رویم بود نگاه می کردم، او کمی به سمت چپ مایل بود و بیرون را نگاه می کرد. گویا به نحوی تیر خود را آورده بود. جدا نمی دانستم دلیل این کارهای او چیست. مدت پنج دقیقه شده بود که هیچ حرف نمی زد. خیلی دلم می خواست بدانم ناراحتی این مرد از چیست و چه گرفتاری دارد؟ از بس پریشان بود ترسان به نظر می رسید. نخواستم چیزی از او پرسیم. به دلم گفتم نکند جواب مرا به پرخاشگری بدهد و نکند درد دلش را بیشتر کنم. چشمم را از او برکندم. موتورهی دیگر به آرامی پشت هم صف کشیده و به آهستگی راه می رفتند سرک پر از موتور بود و دودی خفیف از آنها صادر می شد. هوای بهاری کم کم رو به گرمی می رفت و مردم لباس های نازکتری به تن کرده بودند. تلاش می کردم خودم را از فضای خفه کننده و طاقت فرسای داخل موتور فارغ کنم.

شاگرد موتوروان به سمت راست مرد جوان نشسته بود رویش را به طرف او کرد و گفت: "لالا کرایه ته بیتی."

- جوان دست و پاچه شد و گفت "ندارم، قرض باشه دفعه بعد برایت میدهم."

- همیشه لالا کرایه بی ته بتی. مگه دوکان اس که می گی قرض باشه. دیدم مرد جوان، احساس راحتی کرد و مثل این که دیگر گویی از بیم بلا به دام بلا افتاده باشد. از سمت موتور به بیرون تماشا می کرد، فکر می کرد که دیگر گذشت و شاگرد جان اش را رها کرده است. شاگرد بعد از چند دقیقه وقتی که دید که راستی راستی مرد جوان پول بده نیست. با دست بازوی راستش را تکان داد و گفت: لالا کرایه ته بیتی، تیرته می یاری کرایه ته بیتی.

با آرامی گفت ندارم به خدا ندارم، پیاده شوم

- نه میشه لالا کرایه ته بیتی.

موتروان از پیش رو با صدای بلند گفت: رازق چه گپ اس.

- کرایه اش نمی ته می گه پول ندارم.

پیش از اینکه موتوروان چیزی بگوید مرد که در سمت راست من نشسته بود گفت بچه جان خیر است. ده افغانی چیزی نیست.

- نه لالا نه نمی شه کرایه ته بی ته لالا نداشتی سوار نمی شدی. موتور سوار می شی کرایه نداری.

حدقه مرد جوان را اشک گرفت و با گلو گرفته گفت: به خدا پیسه ندارم، اگه امروز هم پیاده بروم باز هم بیکار می مانم و کسی مره به کار نمی بره، باور کن پول ندارم.

- مه چه کنم پیسه نداری! کرایه ته بی تی لالا!

- مرد که سمت راست من نشسته بود، ده افغانی به شاگرد موتوروان داد و گفت بچه جان این پیسه ته بگیر و زیاد گپ نزن.

- نه لالا خودش می ته

- مرد به عصبانیت تمام گفت: بچه جان زیاد گپ نزن پیسه ته بگیر!

من هم گفتم بگیر بچه جان زیاد غال مقال نکن.

شاگرد ده افغانی را روی متباقی پولها گذاشت. یک بار دیدم مرد جوان عقده اش کفیده و بغضش ترکید و شروع کرد به گریه کردن. حق حق کنان گریه می کرد گریه اش سوزناک بود از عمق دل می گریست، با هر حق زدنش دنیای از عقده و کینه از دلش بیرون می داد و سبک می شد. به راستی تا هنوز گریه به این اندازه مرا متأثر نکرده بود. شنیده بودم که می گفتند زندگی بیرحم است. این جوان با این هیکل و توانایی زار زار می گریست، بیچاره گی را در همین توانایی می دیدم. به راستی فقر چقدر نکبت بار و زشت است که غرور، شرافت و عزت درونی آدم ها در هم می شکنند. خیلی احساس حقارت کردم، کاش شکستن غرور این جوان را به چشم سر نمی دیدم.

اشک در چشمانم حلقه زد گلویم گرفت. چیز به زبان آورده توانستم. اما مرد که بغضش ترکیده بوده شروع کرد:

شب قبل با زخم گرسنه سپری کردیم، یک بچه شیرخوار دارم مریض است، مادرش شیر ندارد. مدت دو سال است که از ایران برگشته ام و ذخیره کمی هم که داشتم تمام شد. مدت یک ماه است که نه پول دارم و نه کار! هر روزه به سر چوک کوه سنگی می روم و شام با دست خالی بر می گردم. اینجا نه کار دارم و نه پول برگشتن. چه کنم؟!

آخر تو ایران که بودیم به ما می گفتند که کشور تان از شر طالبان آزاد شده و آباد میشه! کار و کاسبی فروان است و ما با صد امید و آرزو به کشور خود برگشتیم.

ای خدا! کاش، هرگز به این ویران شده بر نمی گشتم. کاش هرگز کشورم، کشور که نه این خراب شده را نمی دیدم. در مملکت خود مان غریبم و بیچاره ام بیکارم این مملکت را چه کنم؟ هیچ کوه و کسی را در اینجا نداریم.

با صدا شاگرد موتور که گفت کوه سنگی است پیاده شین! حرفش قطع شد از موتور پایین شد و به طرف چوک کوه سنگی حرکت کرد.

حقیقتا چنین زندگی تلخ است! اما، مشکل در کجاست؟ برتولت برشت مینویسد: "اگر سجایای انسان زاده محیط است پس محیط باید انسانی شود" بله، برای یک محیط انسانی باید تلاش به عمل آید، باید دست به دست هم داد تا چنین محیط و نظام عادلانه اجتماعی را به وجود آورد.

عید

شعر از رفیق صمصام

روز آزادی میهن عید ماست
خلق را گلها به دامن عید ماست

وقتی بالا شد درفش سرخ رنگ
روز نابودی دشمن عید ماست

انقلاب سرخ چون پیروز شد
یا شود ویرانه گلشن عید ماست

رشته های بردگی چون بگسلد
رخت استقلال بر تن عید ماست

وقتی گردد عدل حاکم بر جهان
عدل را جاوید گفتن عید ماست

بشکند دندان استعمارگر
این سر و دندان شکستن عید ماست

دیو استعمار را با نوکران
قطع کردن دست و گردن عید ماست

خم شود گر قامت تبعیض ها
رنگ، نسل و مرد یا زن عید ماست

دشمن اشغالگر را در دهن
مرگ گفتن، مشت گفتن عید ماست

۲۰۰۹/۱۱/۳۰

بخاطر حراست از تمامیت ارضی کشور و استقلال میهن بپاخیزیم

جوانان غیور وطن!

اشغالگر در سراسر کشور افزایش یافته و سیر صعودی خود را میپیماید و این خود به مفهوم گسترش هرچه بیشتر جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه آنها بخاطر استحکام پایگاه های نظامی شان در کشور و به هدف سکوی پرشی جهت کنترل آسیای میانه، خاور میانه و آسیای مرکزی محسوب میگردد. فساد مستولی بر رژیم دست نشانده باعث گردیده است میلیاردها دالری که به افغانستان تحت عنوان به اصطلاح کمک بین المللی سرازیر گردیده به نحوی از انحاء حیف ومیل گردد. گسترش بی سابقه مواد مخدر در افغانستان با وجود تبلیغات دروغین رژیم پوشاری در مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر در طول هشت و نیم سال ۶ برابر افزایش تولید تریاک را نشان میدهد که در خدمت منافع بلوک امپریالیستی قرار داشته است. بیکاری مداوم اکثریت جوانان افغانستانی چه آنهایی که تحصیل کرده و چه آنانی که تحصیل نکرده اند، دغدغه های فراوانی را میان شان دامن زده و تعدادی از آنها

از آغاز کارزار تجاوزکارانه امپریالیست های اشغالگر امریکایی و شرکای بین المللی اش به افغانستان ۸ سال و ۵ ماه و ۱۴ روز میگذرد. در طول این مدت قوای اشغالگر امپریالیستی از سطح ۵۰۰۰ نفر ارتش نظامی به بیش از ۱۰۰ هزار نیروی اشغالگر افزایش یافته و کماکان در حال افزایش است، افزایش پولیس و اردو تحت نظر اشغالگران از مرز ۷۰ هزار میرود تا خود را طبق گفته خائنین ملی تا مرز ۴۵۰ هزار نفر افزایش دهد؛ اگر این نیرو تشکیل شود میتواند در خدمت اهداف غارتگرانه اشغالگران و گوشت دم توپ آنها بمثابه سپر جنگی تجاوزکارانه شان محسوب گردد و آنها را در رسیدن به اهداف غارتگرانه، اشغالگرانه و تجاوزکارانه شان مدد رساند، بدین خاطر است که ما شرکت در اردو و پولیس رژیم را مورد تحریم همه جانبه قرار میدهیم و از تمامی جوانان افغانستانی میخواهیم تا در اردو و پولیس رژیم شرکت نکنند! حملات هوایی، راکتی و زمینی قوای

را وادار نموده است به بیرون از مرزهای کشور بخاطر تامین معیشت شان آواره سازد، نیروی کار وسیعا سقوط نموده و اگر اشتغالی هم برای اقلیت کارگران مهیا شود مزدپرداختی شان آنقدر اندک است که فقط لقمه بخور نمیرشان را مهیاء میکند. خانه خرابی دهقانان آنچنان عمق و گسترش یافته که زندگی را به کام شان تلخ ساخته است و دایما در زیر حملات وحشیانه و ددمنشانه زمینی و هوایی اشغالگران قرار گرفته ، به قتل رسیده، آواره گشته و دار و ندارشان را از دست داده اند؛ اقشار وسیع خرده بورژوازی بیش از پیش به فقر و فلاکت افتاده و پیشه وران و اهل کسبه بازار تقریبا در مجموع در تقابل کالاهای وارداتی خارجی شغل شان را ازدست داده اند، قشر وسیع مامورین پائین رتبه دولتی به شمول معلمین مکاتب آنچنان در حالت زاری قرار گرفته اند که تمام تلاش شان کفایت تامین معیشت شان را نمیکند. سایر اقشار خرده بورژوازی لحظه به لحظه به اعماق فقر رانده میشوند و...

آنچه را که باید ازین تجارب تلخ گذشته آموخت این است که ضرورت هرچه بیشتر گسترش مقاومت ملی ، مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امری حیاتی برای نجات کشور و مردمان کشور منجمله جوانان ازین وضعیت هول انگیز کنونی میباشد.

چرا مقاومت ملی ، مردمی و انقلابی؟ زیرا ، این مقاومت یک مقاومت ملی علیه قوت های اشغالگراپریالیستی و ارتجاعی خارجی و خائنین ملی دست نشاندگان شان است و این نوع مقاومت آنرا از تیپ طالبانی و گلبدینی به مفهوم مقاومت اسلامی بعنوان جهاد علیه کفار جدا میسازد. این مقاومت بر علاوه ملی ، مردمی است زیرا از لحاظ طبقاتی ، عمدتا دهقانان ، کارگران و خرده بورژوازی در آن شامل است و تا حدودی میتواند بورژوازی متوسط را نیز دربربگیرد ، که این خصیصه مقاومت آنرا از مقاومت تامین کننده منافع فئودال ها ، فئودال کمپرادور ، بورژوازی و بورژوازی دلال جدا میسازد. این مقاومت ملی ، مردمی - انقلابی است ، زیرا دارای استقامت استراتژیک انقلابی در راستای انقلاب دموکراتیک نوین است. وظیفه عمده این انقلاب در شرایط فعلی ، دفع و طرد اشغالگران امپریالیست ، سرنگونی رژیم دست نشاندگان و کسب استقلال و آزادی حقیقی برای کشور و مردمان کشور است . وظایف بزرگ سه گانه این انقلاب در

مرحله فعلی عبارت انداز : قطع سلطه امپریالیزم ، سرنگونی نیمه فیودالیزم و مصادره سرمایه کمپرادور . مرتبط با این وظایف بزرگ ، دو وظیفه مهم اجتماعی دیگر این انقلاب ، یکی سرنگونی شوونیزم ملی و ستمگری ملی و تأمین حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت ها است و دیگری سرنگونی شوونیزم مرد سالار نیمه فیودالی در راستای رفع کامل ستم بر زنان و تأمین تساوی کامل میان زنان و مردان . بدین صورت انقلاب افغانستان در مرحله فعلی دارای مضمون ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی بوده و انقلابی است ملی - دموکراتیک ، ملی بخاطری که کسب استقلال و آزادی ملی از دست امپریالیزم یکی از وظایف بزرگ آن است ؛ ملی بخاطری که مصادره سرمایه کمپرادور یعنی سرمایه انحصاری وابسته به امپریالیزم یکی از وظایف بزرگ آن است و ملی بخاطری که سرنگونی شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون و تأمین حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت های کشور یکی از وظایف مهم اجتماعی آن محسوب می گردد . اما دموکراتیک بخاطری که سرنگونی نیمه فیودالیزم یکی از وظایف بزرگ آن محسوب می گردد و دموکراتیک بخاطری که سرنگونی شوونیزم مرد سالار نیمه فیودالی ، یکی از وظایف اجتماعی مهم آن است .

بدین اساس " جنبش انقلابی جوانان افغانستان " در آغاز سال جدید ۱۳۸۹ که همه ساله به مناسبت " روز دهقان " به فال نیک گرفته میشود ، تمامی جوانان و شخصیت های ملی ، دموکرات و انقلابی را به بسیج مبارزاتی و همسوئی هرچه بیشتر در برپائی و پیشبرد اینچنین مقاومتی فرامیخواند و امسال را سال استقامت و پایداری هرچه بیشتر بخاطر تامین و تحقق مطالبات برحق توده های افغانستانی و بخاطر حراست از تمامیت ارضی کشور و استقلال میهن می نامد. ما امیدواریم که مقاومت های حماسی توده های افغانستانی در برابر تجاوزات و لشکرکشی های امپریالیستی و خیانت های خائنین ملی در سال جدید خورشیدی هرچه بیشتر شگوفا گردد.

به پیش در راه برپائی و پیشبرد مقاومت ملی ، مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیستی و خائنین ملی دست نشاندگان

جنبش انقلابی جوانان افغانستان

اول حمل ۱۳۸۹ - روز دهقان

سیاست را بر سایر امور مقدم بشماریم

... در وضعیت فلاکتبار و درد انگیز کنونی کشور، جوانان، به ویژه جوانان متعلق به طبقات و اقشار پائینی جامعه، یکی از آن بخش های جامعه محسوب میشوند که به شدت آسیب می بینند. این نیروی اجتماعی همچون گوشت دم توپ در جنگ تجاوزکارانه امپریالیست ها و دست نشاندهگان شان مورد استفاده قرار میگیرد و بخاطر تامین اهداف و مقاصد ضد ملی و ضد مردمی آنان قربان میشود. در افغانستان تحت اشغال و فاقد استقلال، جوانان کشور در بی سرنوشتی و بی آیندگی فوق العاده شدیدی به سر می برند. بیکاری و فقر، محرومیت از تعلیم و تحصیل، آوارگی و بی خانمانی عوامل دیگری اند که زندگی پر درد و رنج کنونی جوانان افغانستان را رقم می زنند.

جوانان یکی از بخش های حساس جامعه محسوب میشوند و در مسیر تغییرات و تحولات اجتماعی به سرعت به حرکت در می آیند. آنها حامل نیروی عظیم مبارزاتی اند که اگر آگاهانه با سائر قشرها و طبقات تحتانی و زحمتکش جامعه در آمیزند، تبدیل به انبار باروت آماده به انفجار می شوند و خرمن هستی امپریالیست ها و مرتجعین را به آتش می کشند. بسیج وسیع جوانان در مقاومت ملی، مردمی و انقلابی یکی از آن وظایف تخطی ناپذیر ملی، مردمی و انقلابی به شمار می رود که اجرای اصولی آن، نظام مستعمراتی - نیمه فئودالی حاکم را در معرض نابودی قرار میدهد.

در شرایط امروزی نیاز شدیدی برای برپائی جنبش وسیع ملی، مردمی و انقلابی جوانان وجود دارد. باید تمامی جویبارهای نارضایتی و خشم آنان به حرکت در آیند و سمت و سوی واحدی بیابند، تا قوت عظیم مبارزاتی شان در پیوند با کل مقاومت ملی، مردمی و انقلابی خلق های زحمتکش کشور و به مثابه بخشی از این سیلاب سهمگین، به حرکت درآید و بر دژهای اشغالگران و دست نشاندهگان شان، یورش برد و ویران شان سازد....

پلاتفرم مبارزاتی

جنبش انقلابی جوانان افغانستان

(۱۳ دلو ۱۳۸۴)

- ۱۲- مصاحبه با محصلین دانشگاه های کابل صفحه ۱۸
- ۱۳- این همه سنگرهای امنیتی به داخل کشور بخاطر چیست؟
- ۱۴- اعدام های زنجیره یی رژیم سفاک ایران را محکوم کنیم!
- ۲۰- صفحه ۲۰
- ۲۲- صفحه ۲۲
- ۲۳- صفحه ۲۳
- ۱۵- دانشجویان و انزوا گرائی سیاسی
- ۱۶- گرمی باد اول می روز جهانی کارگر
- ۲۶- صفحه ۲۶
- ۱۷- هفت و هشت ثور، دو روز فاجعه آمیز در تاریخ کشور صفحه ۲۷
- ۱۸- فقط با انقلاب میشود بسوی محو خشونت حرکت کرد!
- ۲۸- صفحه ۲۸
- ۱۹- قانون صفحه ۲۹
- ۲۰- شعر دهقان صفحه ۲۹
- ۲۱- صمد بهرنگی نویسنده انقلابی و مردمی صفحه ۳۰
- ۲۲- "افسانه جومونگ" صفحه ۳۲
- ۲۳- شعر یاری صفحه ۳۴
- ۲۴- کشورم صفحه ۳۴
- ۲۵- شعر عید صفحه ۳۵
- ۲۶- بخاطر حراست از تمامیت ارضی کشور و استقلال میهن بپا خیزیم صفحه ۳۶

نشانی های جنبش انقلابی جوانان افغانستان

www.afghanistanarmy.org

پست الکترونیکی (ایمیل):

jawanaan@gmail.com